

مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد ولیکن ظهور آنرا وقتی مقرر است مشاهده نما چه بسیار از ناسکین که از ربّ العالمین محروم مانده اند و چه بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته اند چنانچه در اعصار قبل شنیده اید مثلاً تبار بقاء مختار فائز شد و عالم که خود را از اخبار و اخبار میدانست محروم ماند قدری تفکر (ج. 20^ا) منزل آیات 5
نمائید تا از رهیق صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از عصاة که ارباع رحمت رحمان مرور نمود و ایشان را طاهر و مقّس فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که بیهوای نفسیه تمسک جستند و از شطر احدیه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر است
نسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحبّ و یرضی مشاهده در علیای فرقه 10
شعبه نمائید که خود را اعلی و اعظم و اجل و اکمل از سایر امم میشردند و بعد از هبوب ارباع امتحان و ظهور جمال رحمن بیهوی از مکن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر قرب و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق میشردند و پست ترین آن نزد حق مذکور مع ذلك شاعر نشده و نیستند
نیکوست حال کسیکه از اراده و رضا و مشیت خود بکلمه الهیه ظاهر شد 15
و باراده مراد عالمان پیوست اوست از (ج. 21^ا) جواهر خلق نزد حق متعال ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده افعال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار کتب در اثبات حق نوشتند و لبالی و ایام بزرگ او مشغول بودند مع ذلك حرفی از بیانات حق را ادراک ننمودند و بفرقه از بحر علم رحمن فائز نشدند قدر این ایام را بدان 20
لعری ما رات عین الابداع شبهها و حق را مقّس از کل مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقّس از کل اصل معنی توحید این است که حق وحده را مهین بر کل و مجلی بر مرابای موجودات مشاهده نمایند کل را قائم با و مستند از او دانند این است معنی توحید و مقصود از آن
بعضی از متوهمین باو هام خود جمیع اشیا را شریک حق نموده اند و مع ذلك 25
خود را اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق ان نفوس اهل تقلید و تقبید

و تحدید بوده و خواهند بود توحید (ج. 21^ا) آن است که يك را يك دانند
 و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دورا يك دانند و جوهر توحید آنکه مطلع
 ظهور حقّ را با غیب منبع لا بدرك يك دانی باین معنی که افعال و اعمال
 و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره این
 6 است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و كان من الراسخين
 در این مقامات بیانات لا یحصی از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاء
 الله در صد آن باشید که بیانات عربیّه و فارسیّه که در این ظهور احدیّه
 از مطلع آیات الهیّه نازل شده بقدر قوّه جمع نمائید و مشاهده کنید
 لعبری یفتح من کلّ کلمه علی قلبك باب العلم والحکمة ان ربك لهو
 10 العليم الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله عليك ان
 اشکر ربك فی ایامك بهذا الفضل المنیع نفوسیکه از این کأس اشامیده
 اند و باین مقام اعلی و رفرف اسنی فائز کشته اند کلمات ناس بر
 ایشان تأثیر (ج. 22^ا) ننماید و اشارات نفسانیّه آن نفوس را از شاطی
 بحر احدیّه منع نکند و اینکه بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده
 15 و میلفزند آن نفوس فی الحقیقه باین مقام فائز نشده اند مثلا اگر
 شخصی ندای و رقارا فی الحقیقه استماع نماید البتّه بنعیق حیوانات از او
 ممنوع نشود در این مقام کلمه از مصدر فضل و مطلع رحمت کبری بر تو
 الفا مینمائیم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات
 قضائیّه و افتتانات محدثه از صراط احدیّه باز نمائی و بدوام ملک و ملکوت
 20 بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی و آن کلمه کلمه ایست
 که لم یزل ولا یزال در کتب الهیّه ظاهرا و باطنا بوده و آن این است که
 میفرماید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی بعرفان حقّ فائز
 شد و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه دانست دیگر از هیچ
 فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب نکردد اوست شارب کأس
 25 (ج. 22^ب) الطینان و اوست فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و وبل
 للمبعدین قدری تفکر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدء و معاد

پیشانی و چون طبر روحانی خفیف شوی و بهوایای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی باین مقام فائز نشود از اهل حق محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز باین مقام بعنایت حق سهل و آسان بوده مع ذلك اكثرى فائز نشده اند الا من شاء ربك المقندر القدير چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادعای عرفان نموده اند و در ظاهر بایام الله و عرفان آن فائز و مع ذلك بامری از امور باسفل السافلین راجع شدند لعمری من سمع ندائی و وجد منه حلاوة یبانی لن تمنعه سطوة الملوك ولا اشارات من على الارض ولا حجابات العالمین فضل را مشاهده کن بمقامی رسیده که تو در محل خود ساکنی و حق در سجن اعظم مع بلابای لا یحصی بذكر (ج. 23^ا) نو مشغول نا از عنایاتش محروم نمائی و از الطافش ممنوع¹⁰ نشوی و بعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر اوست تمسک بها و کن من الراسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و ربك العلی العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید و در مثل این الواح ذکر آن جایز نه لاجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب ساریه نازل و مسطور است مثل امانت¹¹ و راستی و پاکی قلب و ذکر حق و بردباری و رضای بها قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلایا بل الشکر فیها و التوکل علیه فی کل الاحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر ما بقی احکام فروعیه در ظل آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود انشاء الله بآنجناب میرسد و بما نزل فی الالواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این²⁰ ذکر آن جائز نه (ج. 23^ب) و آنچه از احکام از موثقیین شنیده اید و یا در الواح الهیه مشاهده نموده اید عامل گردید نا بما بقی آن فائز شوید باری روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار بانه یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کنال آن استقامت کذلک یبین الله لن اراده انه یحب من توجه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد²⁵

لله رب العالمين جناب اخوی علیہ بہاء اللہ را تکبیر منبع از قبل مظلوم
 برسانید قل نغیما لك بما اقبلت الی قبلة العالمین قد قدر لكم اجر من
 فاز بلغائه وحضر لدی عرشه العظیم در این صورت رجوع بوطن احسن
 است کہ شاید از رجوع شما نفعات حبیبه بر بعضی مرور نماید وانشاء اللہ
 بتاییدات حق بتبلیغ امرش مؤید خواهند شد قلب کہ بیحر اعظم متصل
 شد البتہ از او انہار جاریہ بظہور خواهد رسید نظر باضطراب این
 ارض وشقاوت و غفلت آن ہر حسب (ج. 24) ظاہر اذن ورود ندادیم
 ولكن قد كتبنا لكم اجر الواردين قل الحمد لله رب العالمين

34 (5).

بسم الله الاقدس الاعظم الاعلى

10

مکتوب آنجناب بمنظر اکبر وارد واز قبص کلانش نفعات حب مالک
 اسا وصفات متضوع الحمد لله کہ از فضل رحمن بیحر عرفان فائز شدی
 واین فضل بسیار عظیم است چه کہ عارف شدی بمقامی کہ اکثری از
 عباد از او محجبتند البوم ملأ بیان کہ خود را در اعلى ذرۃ عرفان
 مشاعرہ مینمایند اینقدر عارف نشده اند کہ مقصود از ظہور نقطه بیان
 روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید وعلو
 تفرید بوده کل شہدوا وبشہدون بانہ لا الہ الا هو از افق سماء مشیت
 رحانی شمس طالع نشد مگر آنکہ علی ہیئۃ ان لا الہ الا هو تجلی
 فرمود واز رضوان رودانی ربانی نفعۃ ساطع نکشت مگر آنکہ عرف توحید
 از او در حبیب (ج. 21) بلی آنچه در مقامات توحید وعلو تجرید ذکر
 فرموده اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محجبت در این صورت
 باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی کہ کل بان ناطقند قسم
 بسطان بفعل ما پشاه کہ الفاظ در این ظہور اعظم عاجزند از حل معانی
 مکنونہ کہ در قلم الہی مستور است نظر بمظاہر فرعونیتہ من اهل بیاتہ
 خرق حجاب الفاظ نشده تا چه رسد بظہور معانی اگرچہ متبصرین از

26

هر کلمه از کلمات ابن ظهور معانی لا نهاییه ادراک نموده اند و لکن ابن مخصوص بآن نفوس است و از دین ایشان مستور و بخاتم حفظ محتوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر میکشست آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را ما بین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر اینمقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشانی (ا. 25^ا) محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضا علی الله در هر حین باعتراض جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باینظهور اعظم ما نزل فی الیوم ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصا در ابن ظهور¹⁰ امضا شده مع ذلك متصل نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده اند که شاید شبهه در قلوب الفا شود و معبودیت عجل محقق گردد ای اهل بیان اقسکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر غائبید و بقلب مقدس تفکر کنید منتهی رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آنمقام توحید است و معرضین بالمره از ابن مقام¹⁵ محتجب چه که هنوز بهامی ارتقا ننموده اند که مظاهر حق را بک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع است (ا. 25^ب) از ابن نفوس نفوسیکه خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال اینمقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابدا شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء²⁰ کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیت رحانی در ابن ظهور عز صدائی جاری شده نه بلی ابن امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسطه در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که افلا احکام الهی را واحد ملاحظه نماید و الله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از ابن²⁵ گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عز صدائی معلق بنسخ

شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده اند و تأیید احکام قبل
 فرموده اند و مجری داشته و ثابت نموده اند چه که حکم مظهر قبل (x. 26^a) بعینه
 حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفس فرق گذارده
 و مابین احکام الهی و مظاهر عز صدائی فصل مشاهده نماید از توحید خارج
 5 بوده و خواهد بود بگو ای احوالهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر
 قادر بر صعود سبأ معانی نیستید اقلآ آنچه در بیان نازل شده ادراک
 نمائید که مفرماید من نفس ممکتلم وما یظهر منی ما ظهر منه و در مقامی
 میفرمایند اگر اعتراض اهل فرقان نبود هر آینه شریعت فرقان در این
 ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقر اقدس واحد بوده و خواهد
 10 بود لو انتم تعرفون جیع امور معلق است بحیثیت الهی و اراده آن سلطان
 حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سبأ مشیت رحمان نازل شود و جیع
 عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ ان نازل کردد لیس لاحد
 ان (x. 26^b) بعترض علیه لان المراد ما اراد ربکم مالک یوم الیعاد در
 ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیه بعد نسخ
 15 حکم آیه قبل شده کویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده اند در این مقام
 چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت
 نکشته چگونه جایز بود که بآیه دیگر نسخ شود فوالذی انطقنی بالحق لا
 نجدون من هولاء الا کفرا و طغیانا و غفلة و ثورا غفلتشان بمقامی رسیده
 که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ
 20 و منسوخ فرقان حال بهمان منسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض
 مینمایند انهم اهیج من هیج رعاع و اغفل من کل غافل و ابعث منکل بعید
 و اجهل منکل جاهل ذرهم یا قوم بانفسهم لیغوضوا فی هویهم و یلعبوا بما عندهم
 فو (x. 27^a) الذی نفس بیده که جیع کلیات بیان و احکام منزله در آن
 از ظلم آن مشرکین نوحه مینمایند نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان
 25 در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آوردند آنچه را که هیچ ملتی
 بمظاهر الهیه وارد نیاورده اتی لاهل البیان غایة فضل رؤسا شان آنست

که ظهوریکه بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده اند
 و حرم رحانیرا که در کل کتب حرام بوده خیانت نموده اند و حرفی ثالث
 من یظهره الله را شهید نموده اند و آنقدر پیشروند که با این افعال
 قبیحة منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده
 ظهور جائز نه ملاحظه کنید چه قدر ناس را حیر فرض گرفته اند بفعل 5
 ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینوبسند لا تأکل
 البصل ولا تشرب الدخان و بمقرّبیکه صد هزار شریعت (ص. 27^ا) با امر او
 محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده اند و چه قدر بی بصیرتند
 این خلق که کوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیریکه اعظم
 از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفتند قول الله اگر نظر کور شود 10
 بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افتنده معلوم شود بهتر از
 آن است که بآن حجاب محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان
 علم الهی نفوسی ظاهر شده اند که باستنشاق حق را از باطل تمیز دهند
 و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل
 فی البیان عارفی شده اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدایع فضله و الطافه 15
 مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعرض اینگونه امور
 نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نکردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤال
 دارد و با آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ
 (ص. 28^ا) بالله سؤالی شود که سبب حزن آنجهال قدم گردد و مخصوص
 میفرمایند هو الذی بنطق فی کل شیء بانی انا الله لا اله الا انا لئلا 20
 بقی لاحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده
 اند که اهل بیان بچه امور متمسک میشوند جوهر فوادی که بغایتی لطیف
 و رفیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده اند که ابتدا بین
 بدی نکلم ننمایند بحرفیکه رایحه هموم از او استشمام شود ملاحظه کنید
 اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده اند مع آنکه در این ظهور اموری 25
 ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصفا نکشته

و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده اند جوابهای شافی کافی شنیده اند و اکثری
 از نفوس آنچه طلبیده اند بآن فائز شده اند مگر اموریکه ضرر و فوہج آن
 از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات
 و مراتبی عنایت شده که اگر (a. 28^a) یکی از آن مشهود گردد کل اهل
 5 عالم منصعق شوند باری و رقاء الہی را در هر عالمی لحنی و در هر فتنی از
 افتنان نغمة ایست که غیر الله احدی بتمامہ ادراک ننشود و نخواهد نمود
 نفسی نیست که از آنحدین سؤال نماید کہ در این مدت کجا بوده اند
 ایامیکہ ابن غلام الہی ما بین اعدا بانتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش
 مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند
 10 فانلہم الله و چون امر الله ظاهر شد بیرون آمده احکامیکہ کل بیان باو
 محقق و منوط بوده از میان برداشته اند چنانچہ دیدہ و شنیدہ ابد در ظهور
 تسع کہ منصوص در بیان است چه میکوبند جناب سبحان علیہ بہاء الله
 موجودند و این ایام تلقاء وجہ بوده مذکور نمودند کہ در آخر ایام حضرت
 اعلی روح ما سواہ فداه باو بشارت فرمودہ اند کہ بلقائ مقصود خواهی
 15 رسید و تفصیل بشارت (a. 29^a) نقطۃ اولی را باین ظهور اعظم بمشرك بالله
 نوشته مع ذلك متنبہ نشده اند سید محمد مراد و یحیی مرید آنچه او القا
 کند او مینویسد از جلہ تازہ از ناحیۃ کذبہ قوی ظاهر کہ مقصود حضرت
 اعلی از سنۃ تسع تسع بعد از ظهور من بظہر است در مستغاث حال
 ملاحظہ نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده اند فوالله
 20 اگر زبان لال شود بہتر از ذکر چنین کلیات است از این نفوس عجب
 نیست چه کہ جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیدہ نشده لکن عجب
 است از اهل بیان کہ باین حرفهای مزخرف کوش داده و میدهند انی لهم
 ولحيائهم ولوفائهم شعورشان بمقامی رسیده کہ تازہ در این ایام يك
 خبیث مثل خودبرا باین اسم اعظم نامیدہ اند و بعد نوشته اند کہ اگر
 25 آیات منزلة بیان مخصوص این اسم باشد فلان ہم باین اسم نامیدہ شدہ
 لعنہم الله فسوف يرجعہم الله (a. 29^b) الی مقرہم فی الہاویۃ ولا یجدن

لانفسهم من حيم قل يا ملاء البيان اتقوا الرحمن ولا تتركبوا ما لا ارتكبه
 الفرعون والهامان ولا النمرود ولا الشداد قد بعثنى الله وارسلنى اليكم
 بآيات بينات واصلى ما بين ايديكم من كتب الله وصحائفه وما نزل فى
 البيان وقد شهد لنفسى ربكم العزيز المتان خافوا عن الله ثم انصفوا فى
 امره ظهور الله خير لكم ان انتم تعلمون عجب است از نفوسيكه از اين 5
 ظهور محتجبند ومع ذلك خجل نيشند وبلل ديكرا اعتراض مينمايند سبحان
 ربك سبحان عما هم يقولون بلى ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع
 شده ملاحظه در شان نفوسى نمائيد كه مع اين آيات بديعه وظهورات الهيه
 وشئون ات حدبه كه عالم را احاطه فرموده ومع شهادت حضرت اعلى كه در
 جميع بيان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدين كعبه مفصود اظهار 10
 (a. 30^a) مينمايند كه برو وقلان فلان را بين عجب است از امثال
 اين نفوس الدهر انزلى انزلى حتى يقال ما لا يقال واز جميع اين
 مراتب گذشته ذكر كلمات كاذبه معموله مشرك بالله را در مقابل آيات عز
 الهى و بينات قدس صديقي مينمايند بعينه مثل آن است كه كسى
 بگويد روايح وردية رضوان الهيه را استنشام نمودى حال روايح جيفة منتنه 15
 خبيثه را هم استنشاق نما وبعضى بر آنند كه بعد از اين ظهور اعظم نبايد
 آن نفس مشرك بكلمات معموله ناطق شود بعينه اين قول مثل ان است
 كه كسى بگويد با وجود حق نبايد غير او مذكور باشد وبا ظهور عدل
 نبايد ظلم مشهود گردد ويا عند هبوب نفعه ورد گلزار رحاني روايح منتنه
 استنشام شود واین اعتراضانى است كه محتجبين عيج ملتى بامثال ان 20
 احتجاج ننموده اند بگو اى ككشكان (a. 30^b) وادى غفلت لسانتان باين
 كلمه مقر است كه كان الله ولم يكن معه من شىء والآن يكون مثل ما
 قد كان مع آنكه جميع موجودات مشاهده ميشوند وموجودند مع وجود كل
 شهادت ميدهى كه حق بوده وخواهد بود وغير او نبوده ونبست حال بهمين
 شهادت در اين ظهور وما يتعلق به شهادت ده وجميع را در رتبة او فاني 25
 ومعدوم ومنفرد مشاهده كن واین مقام مخصوص اولو الابصار واولو الانظار

بوده و خواهد بود فتنگرو یا اهل البیان که شاید طنین ذیاب را از آیات
 رَبِّ الارباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم بمحبوب آفاق که کلمات
 معرضین تلقاء کلمه اولیه معلوم صرف بوده و خواهد بود ایا ظهور قبل
 نقرموده که آیات هر نفس در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب
 است که سالها بیان خوانده اند و بحر فی از ان فائز نکشته اند بعینه
 مثل اهل فرقان (31^a) بل لا مثل لهؤلاء مشرکین قبل در احیانیکه
 معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبث نجسته چه که احدی نگفته
 چرا لسان شعرا کلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت
 او بخته اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت میدهد که
 10 کلمات معموله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان
 ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضيع وغير
 بالغ مشاهده میشوند و سبب شده اند که فیوضات نامتناهیة الهیه از
 بریه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت
 ربانی مستور مانده چه که این نفوس ناعمرمند و بحرم قدس معانی راه
 نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب بگو ای اهل
 15 بیان اگر آیات عربیه را ادراک نمی نمائید در کلمات پارسینه حق و دوش
 ملاحظه کنید که شاید (31^b) خود را مستحق عذاب لا نهایه ننمائید و یا
 نفس فانیه از طلعت باقیه مخنجم نگردید قسم بافتاب افق ابهی که آنچه
 ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بآن مأمورم والا از ایمان اهل اکوان
 20 نفعی بسلاطین امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدسا عما عندهم و انه
 لهو الغنی عما سواه والمستغنی عما دونه قد نصبت رایة لا اله الا هو بامر
 من عنده وقد ارتفع خباء مجد لا اله الا انا بامر من لدنه لبس لاحد مفر
 ولا مقر الا الیه ای اهل بهاء این خر بقارا بر ملا باسم محبوب ابهی
 بیاشامید رغما لانف الاعداء بگذارید این عباکل جعلیه جعلیه را در
 25 خبائث اشارات کثیفه منتنه خود مشغول شوند فونفس الحق مشام بقرا
 از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذو الجلال قسست

اهل ضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکر در اعتراضات ملل
 قبل در (ج. 32^ا) احیان ظهور ننموده اند مع آنکه الواح مبسوطه در این
 مقام از قلم اعلی مسطور کشته کاش ملاحظه و متنبه میشدند بعضی الواح
 پارسیه در جواب بعضی اجاب نازل و ارسال شد اگرچه حیثی است کلمات
 اینظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر⁵
 بتبلیغ امر الهی لازم است اگر آنجناب بیعضی بنمایند باسی نیست
 و لکن لا یسها الا المطهرون خر معانی اینظهور است که از قبل برحقیق
 محتموم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ محتموم و جمیع مشرکین
 ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطره از آن فائز نشده اند بگو ای
 اهل بیان افلا بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقری که نقطه اولی¹⁰
 جز نیستی بحت (؟) و فنانی بات (?) ذکر نغرموده جسارت ننمائید امر
 حق بمقامی رسیده که جوهر ضلال که بهادی موسوم هادی (ج. 32^ب) ناس
 شده و باعراض کبر بسته اگر اهل بیان بیانات یحیی و سید محمد و هادی
 و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر
 نمایند فوالله لیجدن الحق و یضعن الباطل و لکن چه فایده که بصر غیر طاهر¹⁵
 و قلب محتجب است نفسی بهادی بگوید که اگر اقل من ذره درایت
 میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمه
 لامر بوده قدری تفکر در اول این امور کن که شاید بآنچه از عبون مستور
 بوده فائز شوی و موافق کردی باینکه آن نفس از اول معدوم بوده مصالح
 و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطلبیم که²⁰
 اگر امثال آن نفوس مهتمدی نشده اند حق جلت عظمتنه از ساذج کلمه
 امریه هیاکل معتسه مبعوث فرماید بشانیکه جمیع من فی العالمین را
 مفقود و معدوم شرفند و جز حق موجود (ج. 33^ا) و ناطق و متکلم و قادر نه بینند
 انه علی ما بشاء قدیر انشاء الله آنجناب از بدایع فضل رب الارباب
 کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فیا طوبی لك بما فزت بمقام الاسنی²⁵
 وکان طرفك متوجها الى الافق الاعلی انه یختص من بشاء بفضل من

عنده وانه لهو المقدر على ما يشاء رب الآخرة والاولى لا اله الا هو العلي
الابهي واما ما سئلت في فرق الغائم والقيوم فاعلم بان الفرق بين
الاسبين ما يرى بين الاعظم والعظيم وهذا ما بينه محبوبي من قبل وانا
ذكرناه في كتاب بديع وما اراد بذلك الا بان يخبر الناس بان الذي
يظهر انه اعظم عما ظهر وهو القيوم على الغائم وهذا هو الحق يشهد به
لسان الرحمن في جبروت البيان ان اعرف ثم استغن به عن العالمين
وإذا ينادى الغائم عن بين العرش ويقول يا ملاء البيان تالله هذا هو
القيوم (x. 33^b) قد جائكم بسطان مبين وهذا هو الاعظم الذي سجد
لوجهه كل اعظم وعظيم وما استعلى اسم الاعظم الا لتعظيمه عند ظهورات
سلطنته وما غلب القيوم الا لفنائته في ساحتها كذلك كان الامر ولكن
الناس هم محتجبون هل يعقل اصح عما نزل في البيان في ذكر هذا
الظهور ومع ذلك فانظر ما فعل المشركون قل يا قوم هذا هو القيوم قد
وقع تحت اظفاركم ان لا ترحوا عليه فارحوا على انفسكم تالله الحق هذا
لجمال المعلوم وبه ظهر ما هو المرقوم في لوح مسطور اياكم ان تتسكوا
بالموهم الذي كفر بلفائه وآياته وكان من المشركين في كتاب كان باصبع
الحق مرقوما ايمن بانه ما اراد الا اعظمية هذا الظهور على المذكور
والمستور واستعلاء هذا الاسم على كل الاسماء وسلطانه على من في الارض
والسماء وعظيمه واقتداره على الاشياء (x. 31^a) وبظهوره شهدت المكنات
بانه هو الظاهر فوق كل شيء ويبطونه شهدت الذرات بانه هو الباطن
المقدس عن كل شيء ويطلق عليه اسم الظاهر لانه يرى باسائه وصفاته
ويعرف بانه لا اله الا هو ويطلق عليه اسم الباطن لانه لا يوصف بوصف ولا
يعرف بما ذكر لان ما ذكر هو احدائه في عالم الذكر فتعالى من ان
يعرف بالذكر او يدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه في حين الذي بسى
باسمه الظاهر يدعى باسمه الباطن وانه لا يعرف بالافكار ولا يدرك
بالابصار على ما هو عليه من علوه وسوسوه انه لبالنظر الاعلى والافق
الابهي ويقول قد خسر الذين كفروا بالذي باسمه زينت صحيفة المكنونة

وظهرت طلعة الأحديّة ونصبت راية الربوبية ورفع خباء الألوهية وتوَجَّح بحر
 القدم وظهر سرّ المستسرّ المقنع بالسّرّ الاعظم فوعمه انّ البيان
 (a. 34^b) قد عجز عن بيانه والتبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذي
 به خرقت سمحات المهوم وكشف المكتوم وفكّ اناء المختوم فونفسه الرحمن
 انّ البيان بنوعه ويقول اى ربّ نزلتني لذكرك وثناءك و عرفان نفسك¹⁴
 والذي كان قائما بامرك امر العباد بان لا يحتجبوا بي وبما خلق من
 جالك القيوم ولكن القوم حرفوا ما نزل في في اثبات حقك واعلاء ذكرك
 وكفروا بك وبآياتك وجعلوني جنّة لانفسهم وبها يعترضون عليك بهد الذي
 ما نزلت كلمة الا وقد نزلت لاعلاء امرك واطهار سلطنتك وعلوّ قدرك
 وسوّ مقامك فيما لبت ما نزلت وما ذكرت فوعزتك لو تجعلني معدوما¹⁵
 لاحسن عندي من ان اكون موجودا ويقرئني عبادك الذين قاموا على
 ضرك وارادوا في حقك ما ارادوا اسمك بقدرتك التي احاطت بالممكنات
 بان تخلصني من هؤلاء الفجار (a. 35^a) لاحسن عن جالك يا من بيدك
 ملكوت القدرة وجبروت الاختيار ولو نزل من مقام الاسنى و الدرّة
 الاولى والسدرة المنتهى والافق الابهى و نرجع البيان من علوّ التبيان¹⁶
 الى دنوّ الامكان لنذكر الفرق بين الاسين في مقام الاعداد ولو انّ جالى
 المكنون في نفسى يخاطبني ويقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع
 الذكر والبيان ولا تشتغل بغيرى اقول اى محبوبى قد انزلنى انزلنى
 قضائك المثبت وقدرك المختوم الى ان ظهرت في قبص اهل الاكوان اذا
 ينبغى بان اتكلّم بلسانهم وبما يرتقى اليه ادراكهم وعقولهم ولو تبدّل¹⁷
 القبص من بقدر ان يتقرّب وانك لو تريد ما تأمرنى به خذ يد
 العصاة عن نفسى استغفرك في ذلك يا الهى ومحبوبى فارحم على عبادك ثم
 انزل عليهم ما يستطيع بعرفانه افتدّتهم وعقولهم وانك انت الغفور الرحيم
 فاعلم بانّ الفرق في العدد (a. 35^b) اربعة عشر وهذا عدد البهاء اذا
 تحسب الهزة ستة لانّ شكلها ستة في قاعدة الهندسة ولو نقرء القايم اذا¹⁸
 نجد الفرق خمسة ومن الهاء في البهاء وفي هذا المعام يستوى القيوم على

عرش اسبه القائم كما استوى الهاء على الواو وفي مقام لو تحسب همزة
 القائم ستة على حساب الهندسة بصير الفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا
 وبهذه التسعة اراد جل ذكره ظهور التسع في مقام هذا ما ترى الفرق في ظاهر
 الاسمين (sic) وانا اختصرنا البيان لك و انك لو تفكر لتخرج عما اذكرناه
 لك وما القيناه عليك ما تقر به عينك و عيون الموحدين فوعمرى ان هذا
 الفرق لآية عظمى للذينهم طاروا الى ساء البهاء وبما استدلتنا لك في
 الظاهر بحقق بان المقصود في الباطن قيومية اسم القيوم على القائم ان
 اعرف وكن من المحافظين وانا سترنا هذا الذكر وغطيناه (x. 36^a) عن
 ابصر من في البيان اذا كشفناه لك لتكون من الشاكرين وقل ان
 الحمد لله رب العالمين اى عبد ناظر الى الله مختصرى بلسان پارسى ذكر
 ميشود نا كل بريّه از فضل سلطان اديّه از اين معين جاريه لا شريكه
 ولا غريبه ولا ذكريه ولا وصفية ولا ظهورية ولا بروزية كه لم يزل از ذائفة
 انفس مشرکه محفوظ بوده نصيب بر دارند و فائز شوند بدان مقصود نقطة
 اولى از فرق قائم وقيوم واعظم و عظيم اعظمت ظهور بعد بوده بر عظيم
 وقيومت ظهور آخر بر قائم واز فرق اعظم و عظيم در عدد ظهور تسع بوده
 چنانچه بر هر بصيرى واضح و نزد هر خبيرى مبرهن است و اين اعظمت
 وقيومت در اين ظهور و ما بظهر من عنده جارى و ظاهر مثلا مقصود از
 قيوم ظهور تسع بوده واو باسم بهاء ظاهر و حال آن اعظمت كه در ظاهر
 حروف ملاحظه ميشود در مقامى همزة بهاء ستة و قائم يك حساب
 ميشود فكر لتعرف و في ذلك لايات للعارفين ابسائل ناظر قسم بحال
 محبوب كه آنچه مقصود حضرت اعلى است در اين ظهور و در صحائف قدس
 از قلم قدم ثابت و مسطور مشكل است بتوان ذكر نمود و في الحقيقة كشف
 قناع از وجه حورى معانى نمود روح القدس ميكويد كه عظيم اكر خرق
 حجاب تسعه نمايد باعظم فائز شود و اين بيان روح القدس است و كان
 ربه على ما نقول شهيد ليس هذا البيان متا بل منه قل اياكم ان
 نعرضون و اين تسعه را ايام فرجه ما بين ظهورين قرار فرموده اند نا

کینونانیکه از شمس عظیم متجلی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیر
 اعظم که در سنهٔ تسع کلّ بآن موعود بوده اند مع ذلك مشاهده کنید که
 این ناس نسناس بتشبّه بوهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم
 و (a. 37^a) ملیک غیب و شهود نموده اند این نفوس ابدًا از کوثر بیان
 رحمن نجشیده اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزل علیه ادراک
 ننموده اند ذرهم فی خوضهم و در این بحر روحانی در هوای لطیف معانی
 طبران کن متوقفین کلمهٔ مالک بوم الدین را اصفا ننموده اند و آن
 نفوسند از اهل قبور وهم فی النار خالدون و النار قبورهم لو هم بشعرون
 و اما ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا
 ایا همین تعبیر و تشخیص و ادراک و شعوریکه قبل الموت در او موجود است 10
 بعد از موت هم باقیست یا زایل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در
 حال حیات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی
 و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب
 و عناصر است چگونه میشود که بعد از تشخیص و شعوری متصور (a. 37^b) شود
 یا آنکه آلات بتامها از هم پاشیده آنتهی معلوم آجناب بوده که روح در 16
 رتبهٔ خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود
 بواسطهٔ اسباب مانعه بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلا در
 سراج ملاحظه نمائید مضیی و روشن است و لکن اگر حایلی مانع شود در
 این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبهٔ خود مضیی بوده و لکن باسباب
 مانعه اشراق نور منع شده وهم چنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت 20
 و قوت روح بسبب اسباب حایله ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن
 بقدرت و قوت و غلبهٔ ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفهٔ طیبهٔ مقدسه
 بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلا اگر سراج در تحت فانوس
 حدید واقع شود ابدًا نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن
 بوده در آفتاب خلق سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبهٔ خود روشن 25
 و مضیی است (a. 38^a) و لکن نظر بسبغات حایله نور او ضعیف مشاهده

میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمع اشبارا بدن او که جمع بدن بافاضه و اشراق ان نور روشن و مضیی ولیکن این ما دامیست که اسباب مانعاً حایله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایامیکه غمام حایل است 5 اگر چه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود چنانچه بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده هم چنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود و هم چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجره مع آنکه در شجر 10 است بشائی ضعیف که ابتدا مشاهده نمیشود و اگر نفس آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره از ثمر و صورت آن نخواهد (ج. 38) یافت ولیکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منبع ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بما 15 سئلت عن الله ربك ورب العالمين حق جل ذكره قادر است بآنکه جمع علوم لا نهاییه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثلی بد قدرت مبسوط و بر هر کلمه بد حفظ گذاشته شده لا يعرف احد الا لمن اراده چون ختم اثناء عطریه بید قدرتی شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الامر بید الله يعطى ويمنم يعنى ويصير بفعل 20 ما يشاء ويحكم ما يريد واینکه سؤال از خلق شده بود بدانکه لم یزل خلق بوده ولا یزال خواهد بود لا لاوله بدایه ولا لآخره نهاییه اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق وكذلك اسم الرب یقضى الربوب واینکه در کلمات قبل ذکر شده كان لها ولا مالوه وربا ولا مربوب وامثال ذلك معنی آن در جمع احیان محقق و این همان کلمه ایست که میفرماید کان 25 الله ولم یکن معه من شیء ویکون بمنزل ما قد کان وهر ذی بصری شهادت میدهد که الآن رب موجود و مربوب مفقود یعنی انسانیست مقدس

است از ما سوی و آنچه در رتبهٔ ممکن ذکر میشود محدود است بحدودات
امکانیه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه
رسم و نه وصف و لا یزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه
کن در حین ظهور مظهر کلیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند
و بکلمهٔ امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق
بوده و مخلوق با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما بصدق علیه
اسم شیء میشود و این است آن یومیکه میفرماید (1. 39^ا) *لن الملك*
اليوم ونبست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد
القهار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقق وجود در رتبهٔ اولیه بعد از
تحقق عرفان است و قبل از آن بغای ذات قدم محقق و فنای کلّ شیء ثابت¹⁰
و قبل از تجلّی ظاهریه بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه
واستوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من قبل الیه فهو مربوب و مخلوق
و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خیر لم یزل بشهد
بانه موجود و غیره مفقود اله و لا مالوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان ولم
یکن معه من شیء و بیکون بمثل ما قد کان قسم بنقطهٔ اولیه که طلعت¹⁵
احدیه از احزان وارده و سدّ سبل باغواهی انفس مشرکه از ذکر مقامات
خفیه مستورهٔ عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشائی بلایا وارد که احدی جز حق
محصّ آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و (1. 10^ب) احدی بر آن مطلع
نه الا ربّک العزیز الوهاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلك
الا من عنده علم الكتاب و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای²⁰
قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم
ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض
باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر قواعد تحریر و رسمیکه
حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبوده قسم
دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول اجماع ملاحظه در²⁵
اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفهٔ مذکوره در

ارض نبوده و هم چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره
 تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضیکه بیابل معروف است از بعد
 وقوع یافت لذا آن ارض بیابل نامیده شده ای تلبلت فیها اللسان
 (x. 40^b) ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب
 5 الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامیکه خلیل الرحمن از افق امکان
 بانوار سبحانی ظاهر و لائح کشت آنحضرت دین عبور از نهر اردن تکلم
 بلسان و سنی عرانیاً (Bic) چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا
 عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی
 گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اول من تکلم به یعرب بن فحطان
 10 و اول من کتب بالعریه مراملطائی و اول من قال الشعر حیر بن سبا
 و بعد رسوم خطیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید
 حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه
 مختلف شده ناچه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه ام یزل حق
 در علو امتناع و سبب ارتفاع خود مقدس از ذکر ماسواه بوده و خواهد بود
 15 و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس (x. 41^a) باقیه در فرون لا
 اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند ولیکن نظر
 باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسما و اذکار باقی مانده در کتب
 ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده
 چه از کتب نواریخ و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده که سبب
 20 نحو بعضی امور محدثه گشته و از این مرانب گذشته در کتب نواریخ
 موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر مکتبی از ملل مختلفه از
 عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ
 دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوك
 دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاء
 25 الله بابد بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار
 برداشت الیوم حقایق مظاهر امریه بطراز (x. 41^b) ابهینه مزین

و مشهودند و جمیع اسما در اسم بدیع و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من
 آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فیکلّ الأعصار و من اعرض عنه فقد
 کفر بالله المقدر العزیز المختار و اگر نفس تفکر نماید در آنچه مذکور
 شد بمقصود فائز میشود اگر چه باختصار نازلشده و لکن صد هزار تفصیل
 در او مستور و عند ربک علم کل شیء فی لوح مستور نسئل الله بان⁵
 یرزقک ما قدر لأصغیائه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من
 کلماته ما اراد و انه علی کل شیء قدیر و الحمد لله رب العالمین

85 (6).

هو الله الأقدس الأظهر

ای خلیل انشاء الله از نار اعراض مظاهر غرودیه محفوظ مانی و در کل¹¹
 اعصار بشنا حق ناطق باشی بگو بعباد امر الله اظهر از آن است که
 محتاج بدلیل و برهان باشد چه که در کل احیان و ازمان ظاهر شده
 (ا. 42^ا) آنچه فوق رتبه بشر بوده لذا عذر متوقفین عند الله مسوع نه
 و اگر ناس بخلم انصاف مزین شوند جمیع اذعان نمایند که بینة الهی
 و برهان عز صدائی بکینونته ظاهر شده چه مقدار عباد که بچشم خود خوارق¹²
 عادتیّه و ظهورات الهیه را مشاهده نموده اند و لسانشان مدح جمال رحن
 ناطق بشانیکه اشعار لا یحصى در مدحش انشا نموده اند و مع ذلك
 بحجاییکه ابدا عند الله حکم وجود بر آن نشده چنان محتجب گشته اند
 که جمیع را انکار نموده و حال در بیداء ضلال سابرند و در تبه غفلت و جهل
 سالک بشانیکه آنچه ببصر خود دیده اند و بقلب خود ادراک نموده اند از²⁰
 جمیع غافل شده اند لم یزل چنین بوده و لا یزال چنین خواهد بود و اگر
 در کل جن حق بحجت لایح مبین ظاهر شود هر آینه مشرکین را نفعی
 حاصل نه چنانچه در کل اعصار از مظاهر نفس الله معجزات و خوارق
 عادات (ا. 42^ب) طلب نموده و هر وقت ظاهر شد اعراض معرضین و نار

بغضا بیشتر و مشتعل تر شد چنانچه شنیده اید قسم بیگنا خداوند بی
 مانند که ذره در سوات و ارض حرکت نمیکند مگر باذن و اراده جلال
 قدم و عالم است بآنچه در قلوب عباد مستور و مکنون است و قادر است
 بر آنکه جمیع ارض و من علیها را بکلمه مسخر فرماید و لکن اگر این
 5 امورات ظاهر شود کل طوعاً و کرهاً تصدیق نمایند و مدعن شوند و لکن چنین
 تصدیق را اعتبار نه لذا گاهی ظهورات قدرتی الهیه ظاهر و گاهی مستور
 و باطن در حین ظهور اهل حضور را بساء شهود کشاند و حین بطون اهل
 یقین و طنون را تفصیل فرماید چنانچه مشاهده شد که در هبوب ارباب
 افتنانیه چگونه ناس از صراط امریه الهیه لغزیدند مع آنکه در کل الواج
 10 من قبل الله ذکر ایام شداد شده و این بسی واضح و مبرهن بود که البته
 فتنه کبری ظاهر خواهد (x. 43^a) شد و این اخبار داده نشد مگر آنکه
 ناس مطلع شوند و مستعد که شاید در ظهور فتنه مضطرب نشوند
 و باطمینان تمام بساء رحمن صعود نمایند و در رضوان ایقان سائر شوند مع
 ذلك بعضی از ناس محتجب و بعضی مضطرب و متزلزل مگر آن سدرات
 15 نفوسیکه در رضوان ایقان بید الله غرس شده اند و از کوثر حیوان
 مشروب کشته اند اولئك ابناء الروح فی الارض و امناء الله فی البلاد
 قد خلفهم الله من انوار العرش و انه لهو الفضال القديم بگو ای اجبای
 الهی جهد نمائید که از کاس ایمان در ایام افتنان باسم رحمن بیاشامید
 چه که محبوب آنست که در ایام شدید ناس بشر احدیه توجه نمایند و الا
 20 در ایام هبوب ارباب عزیه از شطر قدرتی الهیه کل در شاطی ایمان وارد
 شوند و دعوی ایقان نمایند و لکن این ایمان و ایقان معلق است
 (x. 43^b) بافتنان اخری دیگر تا چه وقتی از اوقات وجه عصری از اعصار
 طاهر شود چه که سبب این ایمان اسباب ظاهریه شده نه جذبات ربانیه
 نستل الله بان یوفق الذینهم آمنوا و یثبتهم علی حبه و یرزقهم من اثمار
 25 شجرة القدس التي من رزق منها لا یحزعه شیء عما خلق بین السوات
 و الارضین بگو ای عباد بشنوبید نصائح این مسجون را که خالصاً لوجه الله

القا مینماید در سبیل محبوب از جان مترسید و از مظاهر ظلم و طغیان
 میندیشید قسم بنیر اعظم که احدی از اهل ارض را بموقنین بالله تسلطی
 نبوده و نخواهد بود الا بر اجساد ظاهره و در ممالک روح تصرفی نداشته
 و نخواهند داشت و اگر مشرکین فی الجمله تفکر نمایند ابتدا متعرض هیات
 احدیه نشوند چه که مقصود معرضین از آنچه مرتکب میشوند ذلت آن
 نفوس مطمئنانه بوده و خواهد بود و اگر بدانند که در شهادت (ج. 44^ا) ان
 نفوس حیاتیهای باقیه مستور است و در ذلثشان در سبیل رحن ملکوت
 عزت مضر هرگز تعرض ننمایند عروج ارواح از اجساد در هر صورت
 واقع خواهد شد چه از امراض ظاهره و چه از آلات حریه پس خوشا حال
 آن نفسیکه در سبیل دوست جان فشاند و برفیق اعلا شنایند ابدوستان 10
 حق این فضل لا عدل له را حفر مشرید و در هبوب ارباب افتتان
 مضطرب مگردید و اگر نفس بشهادت مرزوق شود غنیمت شمرد چه که
 این دولت بیزوال نصیب هر جاعلی نه و قسمت هر بی بصری نخواهد
 شد این کاس مشتاقین است و خر عاشقین منافقین از او محروم بوده
 و خواهند بود ای خلیل در جمع الواح سداد که ذکر ایام سداد در او شده 15
 کل عباد را بنصایح مشفقانه نصیحت نمودیم که احدی متعرض احدی نشود
 و نفسی با نفسی مجادله ننماید بالمرة (ج. 44^ب) حکم قتل در الواح بدیع
 ممنوع شده مع ذلك ظهر ما ظهر بگو ای عباد الله ارض طیبه را بدماء
 انفس مشرکه کثیف منمائید نصرت حق بنصایح حسنه و مواعظ حکمتیه بوده
 نه بمنازعه و مجادله بشنوید نصایح قلم اعلی را و از حکم الله تجاوز منمائید 20
 در این ظهور فساد بالمرة نهی شده و مقصود اصلاح ارض و اتحاد اهل آن
 بوده و خواهد بود قسم بافتاب افق تقدیس که اگر احبایم کشته شوند
 محبوبتر است نزد این عبد از سفک دم نفسی بگو ابدوستان بضر
 حیوان راضی نشوید تاچه رسد بانسان لا زال حق آنچه خیر ناس بوده
 فرموده و بآن حکم نموده اگر بهدایه الله اقبال نمودند این خیر راجع بآن 25
 نفوس مقبله خواهد شد والا ان ربك لغنى عن العالمين و دیگر ذکر جناب

نیاز نموده پدید آید اگر ایشان را ملاقات نمودی (ا. 45^ا) بگو که آنچه ظاهر شد کفایت مینماید همه وجود را و چند مرتبه بر شا در نوم و بقطه تجلی شد از جمله بکمرته حینیکه در جبل سبر مینمودی قدری تفکر نمائید شاید آنچه واقع شده ملذذت شوید و بعد از توجه و ایقان عنایت حق آنجناب را احاطه خواهد نمود فسوف یصت الأمر والمأمور بنطق وینصرکم الله بالمحق 6
 ان تتوجهوا الیه انه بالمحسنین قریب محبوب آنست که این ایام بر امر حق قائم شوید ملاحظه نمائید در ملل مختلفه که جمیع از شاطی عز احدیه محروم گشته اند نظر بآنکه ظهور حق را مخالف و هیات نفسیه خود یافته اند چنانچه هنوز کل منتظرند مع آنکه ان نفسیکه منتظر اویند بنابه شمس 10
 از افق عز احدیه ظاهر و مشرق و طالع است باری در این اوقات از ظهور اسبین در عیقل واحد منجب ممانید وما سواش را (ا. 45^ب) معدوم شریب ربیع ظاهر و جمال کل مکشوف و مشهود ای بلبل از تغنی بازمان که وقت تو است و بوم بوم تو چه که دون ترا از جمال کل کاهی نصیبی نه عن ورنه دف وصف فی هذا الرضوان کیف نشاء ولا تکن من 15
 الصامنین جیف است آنجناب که سالها باسم حق مذکور و معروف بوده الیوم از حق محبوب ماند در آخر قول گفته میشود ای ذلیل غلام بیان را در سبیل رحمن قربان نما و از جنود شیطان میندیش یعنی حکمت و بیان را در تبلیغ امر رحمن مصروف دار تا حق از غیر حق ممتاز و مشهود آید انشاء الله باید احبای الیه کلاً و طراً باقوال و افعال از کل من علی 20
 الارض ممتاز باشند بشانیکه از اقوالشان صدق ظاهر و از افعالشان نفعات قدس منضوع گردد والروح علیک و علی اخوانک ثم الذین سبقتم الهدایة من الله المقتدر العزیز (ا. 46^ا) الکریم

بنام خداوند ظاهر آشکار

ان يا جبال الفتح بشنو نغيات عز الهيرا بلحن پارسى ناله لن تسبع لو
 تفحص في افطار العالم مقصود آنکه آنچه بر عبد از ظلم اعدا واجباً وارد
 شده اگر ذکر رود البته حزن لا يحصى آنجناب را احاطه نماید و ابتقدر⁵
 بر آنجناب معلوم بوده که بسیار از امور از کل انظار وافکار عزاً لامر
 الله مستور شده و حال هم مستور مانده الى ان يشاء الله ناله با فتح ما
 كان اصل الامر كما سعوا العباد وما اطّلع بذلك الا نفسان فواحد
 منها الذی سئى باحمد و صعد الى الله والثانى الذی سئى بالكليم وهو
 يمشی ويمشى القضاء عن خلفه وهذا من سرّ كان على الحقّ خفياً وذلك من¹⁰
 حكمة ربك ولا يعلمه الا ذو بصير منيراً باری دون الله مطلع بر امر الله
 نه و اگر نظر بفتنه ناس و ضرر آنجناب نبی بود هر آینه امر میشد که بشطر
 قدس (a. 46^b) توجه نمائید و بر امور وما لا اطّلع به احد مطلع شوید و از
 این مراتب گذشته لا زال مقصود از خلق عرفان الله بوده و عرفان او
 منوط بعرفان مظهر نفس او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع اوراق بیان¹⁵
 مسطور است و ما قدر فی البیان را آن جوهر رحمن معلق بظهور و اعتراف
 باو فرموده اند و کفی بنفسه شهیداً و این مقام را از جمیع حدود و اشاره
 و تعقید مقدّس نموده اند چه که این مقام اعرفوا الله بالله است و بما يظهر
 من عنده لا بما خلق بين السموات والأرضين در اکثر مقامات ذکر
 فرموده اند که اصحاب فرقان خوب تربیت نشده اند انشاء الله ملأ²⁰
 بیان تربیت شده که مباد باشارات کلماتیه و یا بدون آن از اصل
 و منبع امر مخفی مانند حال در این بیان که فرموده اند تفکر نمائید تا
 ببحر صافية الهیه من غیر اشاره وارد شوید بشأنيکه (a. 47^a) کل را
 مفقود شریب الا من دخل في ظلّ ربه حال در احكام محکمة فرقان ملاحظه
 فرمائید که از جمله ذکر ختمیت شده بقوله تعالى ولكنّه رسول الله و خانم²⁵

النبیین و دیگر در اقوال حروفات و ابواب را ملاحظه فرمائید که در ذکر
 قائم و ظهور او ذکر نموده اند و مع ذلك در حین ظهور بدیع کل این اقوال
 بحرفی مرتفع شد چنانچه خود آنجناب شهادت میدهد که نبی از اول لا
 اول بوده والی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در کلمات حضرت اعلی روح
 5 ما سواه فداه مذکور است و اهل فرقان چه مقدار تشبث باین احکام
 نبوده از منزل آن محروم مانده اند چنانچه خود این بنده رسائل
 عدیده در این مطالب مرقوم داشت که شاید ناس حجات را خرق نموده
 بلیک اساء و صفات عاری شوند باری در حین ظهور هیچ امری
 10 (ج. 47^b) نفع نمی بخشد و منع نمی نماید چنانچه مذکور شد چه که سلطان
 ظهور بنفس خود معروفست و الا اگر بکلمات و اشارات معلق میبود هر
 آینه بر اهل فرقان و محتجبین آن مع این بیانات شافیه حکم عدم وجود
 ونفی و سبب نبشند باری روح را از قبود اشارات فارغ نمائید و در
 کلمات بدیعه تفرس فرمائید تا بعین کوثر رحمانی فائز شوی و از این
 مقامات گذشته نقطه بیان در جمع الواح و صایای شافیه نصایح محکم
 15 فرموده اند که احدی از ظهور محتجب نماند و بدون این تمسک نجوید مع
 ذلك ومع ما احاطت المکنات من بدایع آیات ربك بشانی ضرر وارد نموده
 اند که ذکر آن جایز نه بهر چه این عباد نا بالغ ناظر باشند اعلای آنرا
 چه از آیات منزله محکم و چه از شئون محبطه و ظهورات قدرتیه از این
 ظهور مشاهده نموده اند علی شان لن ینکره الا کل معرض اثیم فوالذی
 20 (ج. 48^a) نفس بیده این عبد از خود گذشته و لکن مقصود این است که
 این عباد مثل قبل محتجب نمایند و بر مطلع امر در ظهور اخری وارد
 نیاورند آنچه باین عبد وارد آمده قسم باقتاب معانی که محض نفس
 وهوی آنچه را ارتکاب نموده اند باین مقرر مطهر اطهر راجع کردند فویل
 لهم بما كانوا ان یکسبون و نفسیکه لا زال از حق معرض بوده چنانچه در
 25 رد و اعراض از یکدیگر اوراقی نوشته اند و جمیع آن موجودات و حال نظر
 بیغض این غلام متحد شده و رسایی در رد علی الله نوشته و باطراف

ارسال داشته زود است که باجناب میرسد اگر ببصر مقدّس از تقلید در آن رساله ملاحظه شود فوالله کذب کاذب و جهل او مثل شمس در وسط سیّاه مشهود گردد و جمیع دلائل ردیّه آن غافل جاهل مدلّ بر اثبات این امر بدیع است لو انتم بطرف القدس تنظرون فوالله از بیانش نفس شیطان ظاهر که کویا از نجات (s. 48^b) رحمن محروم شده بمثل صبیان⁵ تکلم نموده بل احقر بوده و خواهد بود ردّ این فتنه بر جمال عزّ احدیّه بعینه مثل ردّ واعراض جعل بر رضوان عزّ صدقانی ملاحظه میشود هل ینبغی للبعوضه بان یعرض علی الله المبین القیوم لا فونفسه الحقّ لو کان الناس هم یشعرون باری آثار وکلمات وافعال حقّ از دوش چون شمس مشرق وواضح فهنیئاً للناظرین وروایح مسکّ رحمن از آثار وبیانش در کلّ حین¹⁰ در هبوب و لکن لن یجدھا الا کذلّ ذی شمّ لطیف واین کلمات ابتغاه مرضات الله القا شد که شاید معدودبراً از غمرات هوی حفظ نموده بیقین بقا کشاند والله یهدی من یشاء قبیض تقلید را از هیکل تجرید بیفکن که مبادا انوار جمال توحید بحجاب تحدید محتجب ماند وامر الله که لا زال مقدّس از ادراک اولی الافضال بوده بالابش اشارات اولی الاغفال بیاید¹⁵ بر مکن عزّ اعرفوا الله بالله وارد (s. 49^a) شو و بر مفرّاته لا یدرک بما سواه اندرا (۱) حقّ را بحقّ بشناس وادراک کن چه که دون آن عاری بر آنجمال بیمثال و کیفیت ظهور ذوالجلال نبوده و نخواهد بود مگر آنچه محض فضل ظاهر فرماید پس در حین ظهور غنی نمینمایند احدی را شیء ولو یملا کلّ من فی السموات والارض الواع منیره او صحف قتیة او کتب مجلّدة²⁰ الا بعد از دخول و ورود در ظلّ نیر اعظم کذلک یتکلم قلم الرحمن حین الذی اخذنه انامل السبحان و تحرّکه کیف تشاء امرأ من عنده وانه لهو الحقّ علام الغیوب ای ذلیل اگر بر حزن نبیل واقف شوی مقرّ صبر و مکن اصطبار اختیار ننمائی و چون عشاق سر بصرای اشتیاق کنداری و از حزن نیر آفاق بکنداری این است شأن دنیا واهل آن لا زال جمال احد را²⁵

با کلام حسد ستر مینمودند فہنبئاً لمن یخرق الحجبات ویدخل تحت قیاب
 قدس منیر وانک اسع قوی ثم طہر النظر عن اشارات البشر وقف علی
 منظر (۴۹^b) الاکبر نالہ قد ظہر ما ظہر ونسئل اللہ بان یجعلک من
 الناظرین فیما لبت من منصف بصیر ومن منقطع خبیر لیشہد ما لا شہد
 احد من العالمین وزود است کہ نعیق اکبر مرتفع شود وناس را از ریحیق
 اعظم منع نماید والبتہ معرضین ازین از مودلین مشہود آید چہ کہ حصاة
 بسیار ولؤلؤ قبل بافت شود انشاء اللہ آنجناب خود را از رشحات سحاب
 امر وفیوضات غمام فضل محروم نداشتہ وکاش اہل بیان معادل آنچه از
 نقطہ بیان نازل شدہ از این عبد اخذ مینمودند وتغوس خود را از
 مقربیات ممنوع میداشتند بلکہ بامری راضی نشوند مگر آنکہ سفک دم
 ۱۰ مطہر نمایند کذلک امرم ہوبہم ان انت من العالمین اعجب کل امور
 انکہ با این ظہور اعظم واقفدار اکبر احدی تفکر ننمودہ کہ امر بچہ نحو
 بودہ بلکہ کل ہوم متشبث واز جال یفین محتجب کذلک کان من قبل
 وبکون الی آخر الاخرین والحمد للہ رب العالمین

(8) 37

15

(۵۰^a) هو العزیز الباقی

معلوم بودہ کہ مسافران الی اللہ بعد از طی مراتب ما سواہ بنحل
 معروف کہ مشہور باستانبول است نزول فرمودند وتا حال از اہل آن
 جز تعارفات رسمیة معروفہ اثری مشہود نکشہ تا بعد چہ ظاہر شود واز
 ۲۰ خلف حجاب قضا چہ امضا کردد ولکن اشجار یابسہ وثلوج مجہودہ بسیار
 ملحوظ شد کویا این مدینہ را از تلج بنا نہادہ اند ودر ہر آن حرارت
 بیفسرد وبرودت بیفزاید سندر ناری شنیدہ شد کہ انش علت وسبب
 ظہور او کشتہ من لدن حکیم خبیر ولکن سندر تلجی مشہود نکشہ بود
 وحال از بدایع صنع صانع حیوان تلجی بسیار ملاحظہ شدہ تا بعد
 ۲۵ پیضای قدرت ربانی وضیاء دست سبحانی چہ اظہار فرماید والکل مقبوض

فی قبضته ومعلق بارادنه لا اله الا هو القادر القیوم ودبکر تا حال امری ظاهر نشد یعنی سخنی ببیان نیامد (a. 50^b) وبعد از گفتگو تفصیل ارسال میشود وجمع در محلّ خود مستریح باشند تا وقتش وآنوقت بید الله العزیز المحبوب وجمع احباب را ذا کریم ووصیت مینمایم همه را که بذکری از ذکر الله غافل نشوند وحبّ ما سواه از حبّ او محتجب نمایند 5
والسلام علی من اتبع الحقّ

38 (9).

هو العزیز

هد محبوب لن يعرفیرا لایق وسزاست که جمع من فی السموات والارض را بحر فی از ظهورات متظہرة من الفلم خلق فرموده وكذلك الى آخر لا 10
آخر له خلق فرموده وكذلك الى آخر لا آخر¹ له خلق خواهد فرمود فتعالی ذکره عن کل ذکر شامخ عالی منبع قنباها من کل وصف بالغ بدیع وبعد آنکه مکتوب آنجناب مشعر بر احتراق از فراق بود فوالله حقّ لكل حبیب بان بیکی ویتّج من فراق المحبوب الصبر ممدوح الا علی المحبوب والصیحة مذموم الا علی المقصود ولكن (a. 51^a) جذب وشوق واشتیاق در هجر 15
وفراق بیشتر ظاهر است چه که عذب وصل متحمل آنست که نار طلب را محمود نماید چنانچه در بعضی که در این سفر قریب ولقا تقرّب بسته اند بالمرّة محتجب مانده اند بلی آنکه لم یزل ولا یزال از خر بیزوال وصال مرزوق شود ونیفسرد چنین وجود اقل از کبریت احمر بوده وخواهد بود ولكن امیدواریم که آنجناب در نهایت بعد بمنتهی رتبه قریب فائز شوند 20
واز کاس اسرار امر الله که تا حال از جمیع نفوس مستور بوده مشروب ومحظوظ کردند ویر بساط قدس تمکین مستقر و مستقیم شوند کل ذلك من

فضل ربك الواحی در این ایام نازل و ذکر آنجناب منزول ولکن چون کاتب موجود نبود که سواد نماید لذا ارسال نشده تا بعد فضای الهی چه اقتضا نماید والسلام و الروح عليك وعلى من معك ،

39 (10).

باسمه المحبوب

5

(x. 51^b) ای مهاجر الی الله بشنو ندای این طبر بقا را که در تحت مغالیب اشقیبا مبتلا شده و وارد شده بر او در سبیل محبوب آنچه بر احدی وارد نشده و در گل حین از کأس قضا چشیده و از جام بلا نوشیده ولکن هد خدارا که برضای دوست سر نهاده ایم و بقضایش دل بسته ایم از جور اعدا تنالیم و از ظلم اشقیبا شکوه نداریم تیرهای قضای محبوب را بجان طالبیم و زهر بلا را در سبیلش مشتاق و آمل باو دل بسته ایم و از دوش منقطع گشته ایم قسم بجمالش که غیرش معدوم بوده و ما سواش مفقود خواهد بود و تو ای عبد مسافر مهاجر بشنو ندایم را از گوش جان در سبیل رحمن مستقیم شو بشانیکه اگر کل من فی السموات والارض بر اعراضت قیام نمایند از صراط حبش نلغزی و از سبیل و دش دور نمایی قلبت را از دنیا و آنچه در اوست طاهر نما و بین قدس رحمن (x. 52^a) بجان توجه کن و در گل حین بذکرش مشغول شو و از ما سواش منقطع چه که دوش لا یسن ولا یغنی بوده و خواهد بود کل شیء در قبضه قدرتش اسپرند و کل اغنیا در ساحت غنائش فقیر جهدی نما تا از زلال سلسال عنایتش بنوشی و در ظل رحمن منبسطه اش در آئی در گل حین بسماء معانی طیران نما در بدایع صنع ربانی تفکر کن تا از بدایع قدرتش خافل نشوی و از مشاهده اسرار صنعش محتجب نمایی زبان را بذکرش تزیین و قلب را بحبش نسکین ده و انشاء الله باید بشانی طاهر شوی که از افعال و اعمال و اقوال آثار حق در ما بین عباد طاهر و هویدا گردد چه که الیوم اکثری از ناس از امر الله محتجب مانده اند و برامت

26

نفس خود برداخته اند بسا نفوس که خود را بحق نسبت میدهند ولیکن از حق بسی غافلند چه که نسبت بقول تمام (a. 52^b) نشود و صادق نیاید البته هر دعوی را برهان باید و هر ادعا را حجتی شاید پس کسانی که خود را بحق منسوب میدارند البته باید آثار تقدیس از فعلشان ظاهر شود و نظره نعیم از وجهشان مشاهده گردد باری آنجناب باید احتیای الهی را بر کلمه جامعه جمع نماید و در کل جن پیدای ذکرش متذکر دارد و هر نفسی که الیوم بتبلیغ امر الله قیام نماید روح القدس ناپیدش فرماید و قدرت غیبی الهی اعانتش نماید دوستان الهی که در آن دیار موجودند بجمع ذکر بدیع برسان انشاء الله آمینواریم که از سحاب رحمت رحمانی محروم نمائی و از غمام فیض ربانی مایوس نشوی چه که فضلش با محبتش لم یزل ولا یزال بوده و خواهد بود 'والسلام علی من اتبع الحق'

(11). 40

ندای الهی در بریه مقدسه از شجره مبارکه احدیه مرتفع شد و کل را ندا فرمود و بشارت داد بظهور (a. 53^a) عز صدانی چنانچه ابن ذکر تا (sic) فرمود و کل را بظهور روح بشارت داد نیکوست حال نفسی که اصغای کلمه الله نمودند و بعرفان الله فائز شدند و نفسی که استماع کلمه اولیه ننموده اند از اموات محسوب وهم فی النار خالدون این است آنظهوریکه در کتاب الهی معلق بهیج امری نشده و منوط بتصدیق احدی نکشته و عمل عاملین و اقبال مقبلین و توجه صادقین کل منوط با اجازه و معلق با راده آن مقصود حقیقی بوده و خواهد بود مع ذلك بعضی از اهل بیان متابعت شیطان نموده از سبیل رحمن ممنوع گشته اند چنانچه ظهور قبل خبر داده میفرماید که مقصود از بیان و ما نزل فیه در حقیقت اولیه راجع است بظهور بعد و آنچه ذکر خیر که در بیان شده بآن مطلع وحی ربانی و مخزن علم صدانی راجع و مخصوص فرموده ای اهل بیان در آن یوم که سلطان ایام است (a. 53^b) مباد بعلمها و رؤسای خود منشبت شوید و از مقصود محروم مانید و بعد

مبفرمایند با این همه وصایای محکمه متقنه و آیات منزله مشاهده میشود که در حین ظهور مرتکب شوید آنچه را که ملل قبل مرتکب نشده اند صدق الله العلیّ العظیم چه که مشاهده شد که بعضی مثل خودی تشبّث نموده از حق محروم مانده اند قسم بآفتاب افق معانی که اگر الیوم جمیع 5 من علی الارض مدعی ولایت و فوق آن شوند و بکلّ اعمال عامل گردند و در این امر توقّف نمایند ابتدا مقبول نخواهند بود چه که جمیع اعمال و مقام محقق میشود بعرفان نفس ظهور بعد که نفسی از آن مخنّج شد هیچ عملی او را نفع نخواهد بخشید در کلّ اوان بنفس رحمان پناه برید تا از شرّ شیطان محفوظ مانید عنقریب آثارش در آن ارض منتشر شود 10 دعوها عن ورائکم باستقامه مبین انشاء الله باید جمیع اجبّا بکمال (2. 54^a) حبّ و اتحاد بر شریعه امر الهی مجتمع شوند و بشانی ما بین عباد حرکت نمایند که کلّ از ایشان نجات حبّ رحمن را بیابند الیوم بوم نصرت است و نصرت هم بسیف نبوده و نیست چه که در این ظهور اعظم کلّ از فساد و جدال و محاربه منع شده اند و فی الحقیقه مقصود از جهاد در هر 15 عصر آن بوده که ناس را بشطر احدیه هدایت نمایند اگرچه بکره باشد ولیکن در این صورت معلوم نمیشود که که از کوثر رحمت رحمانیه سرمست شده و بشطر الهی توجه نموده و که بسلاسل قهریه در ظلّ سدره فضلیه وارد شده و از این گذشته سیف اعمال احدّ از سیف ظاهره بوده و خواهد بود چنانچه اگر اجبای الهی در این ظهور عزّ رحمانی بسجایای 20 او مابین بریه رفتار مینمودند هر آینه نا حال کلّ بصراط عزّ مستقیم متوجه میشدند قضی ما قضی انشاء الله باید بعدها کلّ باعمال طیبه و افعال (2. 54^b) حسنه و اخلاق مرضیه عامل شوند تا ناس از آداب و اخلاق آن نفوس بید، آن بی برند سبب حیرت و توقّف اکثری از عباد اعمال بعضی شده و از آن گذشته آنچه را الیوم اجبای الهی عامل 25 شوند کلّ را بقرّ امر نسبت میدهند نظر ناس طاهر نیست تا بحقیقت امر ناظر شوند و بمنظر اکبر پی برند نسئل الله بان یوقّفکم علی حبه

ورضائه وبنقطعكم عن الذينهم كفروا بالله المهيمن القيوم ، وبنزل عليكم ما هو خبير لكم وانه لهو الكريم الغفور ،

41 (12).

بنام دوست و محبوب جان

ای دوستان الهی فودی عزّ و تسلیم را باعصاب توحید و تقدیس مزین⁵ نموده و بضمضام غناع (sic) مبهجة محضه حضرت محبوب مقنع بقناع نور در آئید و حبیبای حبّ الهی را بحبیبای ظهور حسن قدس صدانی بنوشید و در رضراض سابقه عزّ تسنیم و جریان سلسبیل قدس تسلیم مسکن نمائید تا از نشوه و انتشاء خمر دنان (r. 55^a) معرفت سبحانی سرمست و مدهوش شده از فحغغات ارض فانیه و تندنسات این ملک اغبریه بیاسائید¹⁰ از اول لا اول تجلی انوار عزّ احدیه من غیر تعطیل و تعویق بوده و لم یزل ولا یزال ظهور شعنعات بوارق شمس الهیه من غیر تستیر و تنقیص خواهد بود و اغلال عزّ قدرت او لم یزل بر اغنان موجودات مرتفع بوده تا در این ایام که طور عرفان بامر خالق کن فکان بر شناخیب امکان بارتفاع لن یحصی مشهود کشته و از رذاذ عنایت و اساکیب عزّ مکرمت¹⁵ بیدابغ نبات علم و حکمت چون روضه عزّ احدیت بجمع اوراد حقایق مطرز و ملمع شده و جواهر اسرار ثینه و لئالی قدس منبعه از آن جبل لا شرقیه چون شمس ظاهر و لائح آمده و احدی از ممکنات از طور حکم بالغه و حیاض عنایت غیر منقطعه آن سلطان ابدیه متزحرج نبوده و نخواهد بود بلکه در کلّ اوان متتابعه و ایام مترادفه جمیع خلق (r. 55^b) لا اول²⁰ باقبال باین منبع عزّ فضلیه مأمور بوده و لم یزل ولا یزال منادی الهیه عباد را از تغرب اوطان فانیه زابله بتقرب اوطان عزّ باقیه دعوت مبناید و لکن چون آذان غیر مطهره بحجبات افکیه و سبحات شرکیه مغطاً کشته بدین جهت از اصغاء کلمه مبارکه لا مدّیه محروم و ممنوع شده در عرای عراء حیرت و بیدآء غفلت همراه و مخنجب مانده اند ای عباد اغیاث²⁵

رحمت لم یزل فاطل بوده واعطار عنایت لا یزال نازل خواهد بود پس
بحق در جمیع احوال توکل نموده بیمن عزّ احدیت متوجه کشته تقرّب جوئید
حد خدا را که جمیع فیوضات غیر معطله منتهی بکلمه جامعۀ علویه در
سنه مستوره معروفه کشت وباسم مبارک لا حدیّه سراجان الطافی
6 و مکرمت از باده وحدت چون بدایع الوان محمره در بلور مبیضه (sic) لایح
ومشهود شد چنانچه هر صاحب شیء بشمامۀ عنایت معرفت بسبیل
مستقیم (a. 56^a) سلسیل الطافش پی برده وهر اکه بی بصری بان
خخانه عزّ نعمید راه یافته ای عباد اگر بی بصرین از عرف این رائحة
طیبه وتضوع این مسک قدس صدیقه بصر احدیه وارد شوین چه کمرای
10 بقصدی باین مقصد عالی رسد وهر اصی باراده از این نغمات خوش
محبوب سبب شود وهر ابکسی ناطق گردد باری ای عباد ضعیف از بهوت
مخروبه فانیۀ تحدید تاوی برکن شدین توحید جوئید واز ظلمات فوق
ظلمات احتراز نموده بظهور فوق ظهور وشعشعاع فوق شعشعاع ونور فوق نور
تمسک جسته تشبث نمائید 1)

42 (13).

15

102

چون جمیع ممکنات را بحروف حی زنده نموده ایم واز جمله انحروف تویی
لذا اليوم اولی بوده وخواهی بود از برای تبلیغ امر ربک المختار باری
بکمال جدّ و اجتهاد چشم از ملکوت سموات وارض وما خلق (a. 54^b)
20 بینهما من الاضداد پوشیده تا بعنایت خاص مفتخر شده قدم سبقت در
میدان تبلیغ امر حضرت متان کناری ای حرف حی سعی بلوغ
باید تا از حیات تو جمیع ممکنات بخلع حیات بدیع جدید مفتخر شوند
واز ماء حیوان عرفان زنده کردند پس هر اسمی را مستی باین وهر

1) Деяние словами кончается строка, а на следующей уже строке, красными чернилами, цифра 102, с которой начинается, повидимому, новое послание. Мне кажется, что переписчик или редактор заключительный слог 41-го послания.

حرفی را معنی شاید که مباد از حروف بی‌معنی و اسامی بی‌مستی محسوب شوی چه که البوم از اینگونه اسما لا یعدّ ولا یحصی مشهور است پس اسما که از ملکوت آن اختیار نمودیم و بخلع اشتهار در بین اختیار ظاهر و مشهور مفتخر ساختیم و جمیع این اسما از عنایات متواتره و الطای متعاقبه بخود مشغول شده اند و از سلطان ایام محبوب مانده اند نظر⁵ در شمس منجلیّه در مرایا نما که این تجلیات لم یزل از سلطان شمس بوده و خواهد بود بقسمیکه اگر اقلّ من حین جمیع مرایای ممکنات مقبل شوند از تجلیات شمس حکایت نمایند (a. 57^a) و اگر معرض کردند جمیع معدوم و فانی که کویا هرگز شمس عزّ صدائی در کینونات این مرایا تجلی ننموده پس ای حروف (sic) حی از صراط وهم¹⁰ بگذر تا بجهت ابقان و اصل شوی و بفضای لا مکان که مقام عرش رحمانست فائز کردی و در کلّ حین مراقبت امر را از دست مده و در مسالك تبلیغ بکمال جهد سالک شو که شاید بیامن الطای عزّ نامتناهی و بظهورات مواهب قدس حضرت رحمانی جمعی از اوارکان را بحرم کبریائی و مقرّ قدس سلطان لا یزالی ساکن کردانی و تشنکان زلال عرفان را بمعین قدس¹⁵ حیوان کشانی و اگر نفس البوم بآنچه رضای دوست بوده سلوک ننماید البتّه عدمش بر وجود راجع است و فتابش بر بقا اولی و انسب كذلك الهمناک من جواهر الاسرار بالهجب والاسرار و ایقظناک عن رقد الغفلة لتقوم علی امر ربّک و تبشّر الناس بهذا الرضوان الذی ما وقع (a. 57^b)
 علیه عین احد من الاوکین والروح والتکبیر والبهاء والعزّ والعظمة²⁰ و الکبریاء والرفعة والسلطنة و البقاء والشوکه والذکر والثناء علیک یا حرف الحیّ من لدنا من یومئذ الی یوم الذی اقوم علی امر اخری بجمالی الاولى و اذا یعرض علينا ملاً البیان من هولاء قسم بجمال حقّ که هر حرفی از این آیات منزله و کلمات مقدّسه منبع مشک رحمانی و خزینة غیر قدس سلطان صداتیست و بقسمی نفعات او منتشر و متضوعست²⁵ که اگر حرفی از آن از مشرق لا مکان بی حجاب ظاهر شود جمیع اهل

امکان واکوان از این رابحة خوش روحانی سرمست بمواقع قدس
الست بشتابند مگر آنکه جمیع را زکلم غلّ ومدّ بغضا منع نماید و محروم
سازد ، كذلك احاط فضل ربك كل شيء ان انت من العارفين ، والحمد
لله رب العالمين ،

48 (14).

هو العزيز البديع

ای مهدی الواح قدس منیر بتو انزال و ارسال فرمودم (a. 58^a) که
شاید بانوارش مستضی شده و جمیع ناس را بان ضیاء منیر و منور
سازی اعلی کدورات عالم طین و اشارات هیاکل اهل سجین از قلوب
10 اهل علیین محو شده بشعشعات انوار قدس آفتاب معانی مقابل شوند
و اشراقات بدبعش مستضی کردند و لکن مع این فضل عظمی و فیض
کبری بفیضان نیامدی که کویا رشی هم از تو ظاهر نیامد و بعد الواح
مشتعلة ناریه که در سدره هر حروف آن نداء اتی انا الله مستور بود
مرسول داشتم که شاید آن نفحات خوش سبحانی و تفرّدات عز رحمانی
15 بسروش اتی و رطوبت خمودت و تری جمودت بحرارت آن بجوش آید و از
جان بخروشی خروشدنیکه سگان ملکوت اعلی و اراضی انشا بخروشی
آیند و از ناله مشتاقانه تو بوصول محبوب شتابند از آنهم غری ندیدیم
و اثری نشنیدیم و در جمیع این مراتب قسم بجمال (a. 58^b) ذو الجلال
که مقصودی جز عروج انفس محتجبه بهارج قدس الهیته نبوده و نخواهد بود
20 متعیرم که چگونه این نفحات قدس صدائی و تروحات عز رحمانی اثر
نموده و آثاری اظهار نداشته پس حال مجددآ این ورقه قدس منیعه که
باشارات عز لا حدیه مزین کشته ارسال داشتم که شاید در این مرتبه
اخری آنچه در اولی از تو ترك شده ندارك نمائی ای مهدی با نفس
ثقیل و جسد کسپیل بسماء عز قدس نبیل صعود ممکن نه و بجناب مکسور
25 در هوای عز غفور طیران ممکن نه پس آنچه حمل نموده و سبب کسالت

نفست شده بقوت ربّانی از خود خلع کن که شاید بعد از خفت کبری
 بسامت عزّ اعلیٰ و میادین قدس ابهی وارد شوی ای مهدی هر امری را
 دلیل باید و هر دعوی را اثری شاید آثار منقطعین تقرب بدیاریت مبین
 بوده و نشان عاشق مجذوب نوچه بقاعد قدس بی نشان خواهد (A. 59*)
 بود و مقصود از این تقرب طیّ سبیل بقدمهای علیل نبوده بلکه آن
 تقریبیکه لم یزل ولا یزال مقدّس از جهات بوده مقصود بوده و خواهد
 بود اگرچه هر چشم لایق نه که بجمال ذوالجلال افتد بلکه جمیع ممنوع
 شده چه که سلطان قدم از کید خادعین و مکر ماکرین جمال مبین را
 مستور فرموده بشأنیکه احدیرا شرفی لغا مرزوق نه و کاس قرب مشروب
 نه الا من شاء ربّک ولكن تو ای مهدی نصایح بدیعم را بکوش جان
 بشنو و بکمال جدّ عامل شو چه که سحاب فیض رحمت از تو ممنوع نبوده
 و رشحات طمطام عنایتم مقطوع نه ایّاک ایّاک که مبادا بنفحات اولو
 البغضا از نفحات عزّ بقایم خود را محروم نمائی ایّاک ایّاک که خود را از
 ید بیده ملکوت کلّ شیء و ظهور تربیت آن که تربیت کلّ اشیا و ظهور
 شان بنسبتهم الیه بوده محبوب سازی در سایه فضل عزّ تقدیس ساکن شو
 و در ظلّ تربیت (A. 59*) جمال تفرید وارد ملاحظه در نواة کن که اگر او را
 دست تربیت عباد باراضی طیّبه مبارکه زرع نماید عنقریب شجری
 ظاهر شود و برطبهای بدیعه منیعه ظاهر و مشهود گردد و حال اگر بدیده
 لا آخر ملاحظه نمائی این شجر و آثار او را الی آخر الذی لا آخر له
 مشاهده کنی چه که از بک نواة مذکور صد هزار رطب مشهود آمد حال
 20 که صد هزار نواة ظاهر کشته چگونه بانتهای رسد ثمرات آن حال اگر آن
 نواة اول بارض غیر مستعدّه جرزه مطروح میشد جمیع این ثمرات
 و اشجار و افنان و اغصان از او بعالم ظهور جلوه نمینمود پس ای مهدی
 هبه وجودت را بتصرّف ید غالبه مقتدره الهی و اگذار تا او را در ارض
 مبارکه قدسیه رضوان خود زرع نماید تا افنان باقیه و اغصان ابدیه
 25 و ثمرات غیر منقطعه از او ظاهر شود و لکن (A. 60*) بدیده دقیق و بصر

رفیق ملاحظه نما که اگر رطب مرزوع شود بشر نیاید چه که از لباس خود
 عاری نگشته و منزّه از ما بتعلق بالذمّیا نشده و اما چون نواّه برهنه و مجرد
 بتراب ارض ربّ الارباب راجع شد لذا باین شرافتهای کبری و آثار
 لا یحصی مرزوق شد پس ای مهدی برهنه بساحت قدس احدیّه قدم
 تا گذار و از دون او پاک شده بمقام عزّ صدیقه وارد شو این است نصیحت
 ربّ رحیم عبد خود را ای مهدی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون آخر
 از جان يك نفس انقطاعی را بجان بیمن جانان فرست و يك آه
 حزین از دل غمین مجرد از تعلق باشیا برضوان ربّ العالمین مرسل
 دار تا یکی مشغول باین و آئی و بگفته انفس مکذره هراسان قسم بخدا
 10 که قاصدین کویم بقدم اطمینان بمقاعد رحمن شتابند و خود را از آرایش
 (x. 60^a) حدود و اشارات محدود پاک و مقدّس کن و بسایش تمام بخیم
 ربّ الانام وارد شو ای مهدی در السن و افواه عوام این کلمه جاریست
 که مرک بکبار و شیون بکبار بکبار بپیر و زندگی از سر کبر از قضایای الهی
 محزون مباش و از تقدیرات مقدره او مهیوم مشو قسم بجمال که سهام
 15 قضای محبوب احبّ از کلّ مظلوب (sic) بوده و خواهد بود زهر بلا بایش در
 کام محبّ صادق احلی از هر حلوی بوده و خواهد بود پس از صدمات
 وارده و رزایای نازله مضطرب مشو و مهیوم مباش که بعد هر ظلمت
 لیلی اشراق فجر منیر از بی بوده قدم همت بر صراط مستقیم مستقیم
 کن بقسمیکه جمیع عالم از استقامت مستقیم شوند و بیقین آیند این
 20 وصیّت پروردگار تو اگر هستی (?) از شنوندگان در نسلی خاطرت ابتلایم
 را بنظر آر که از اول لا اول الی آخر لا آخر بر احدی چنین (x. 61^a)
 بلا با وارد نشده و نخواهد شد و بقسمی مظلومیتم ظاهر و هویدا گشت
 که مظلومیت هر مظلومی از قلب محو شده و در جمیع اوان و احیان
 ظلم ظالمین بر این جمال مبین بوده و لکن ستر مینودم تا آنکه امر
 25 بمقامی منجر شد که جوهر ظلم علم مظلومیت بر افراشت و بکر تمام
 بر خواست که شاید بدین جهت ناس را از مواقع عزّ اجلال

و مصادر قدس لا بزال محروم نماید آنقدر بر آنجناب معلوم بوده که احدی بر اصل امر وارنقایی آن اطلاع نداشته و نخواهد داشت و هر نفسی دعوی نماید کذب بر ربّ البهَاء و کان من الکاذبین فی الّوایع القدس مذکوراً یلک سخن ذکر مینمایم تا در آن تفکّر نمائی و بر مظلومیتم چون سحاب نیسانی و غمام قدس رحمانی از دیده دموع حسرت بیاری پس تفکّر نما ۱۵ چگونه است حالت سلطان مقتدریکه چند قبضه از طین بدست رحمت خود (ج. 61^ا) اخذ نماید و بماء عنایت عجیب فرموده نفع روح فرماید و بعد بنعماء مکرمات و سلسبیل رحمت تربیت فرماید تا بمقامی رسد که اسامیشان در کلّ بلاد مذکور و ذکر شان در جمیع دیار مشهور آید و بعد نفحات غرور بوزیدن آید و بادهای کبر مهتر گردد تا بمقامی رسد که نفوس ۱۰ خود را از خلع مقصود عاری سازند و باین اکتفا ننموده بجمال مقصود اعتراض کنند و از برهان او اعراض نمایند حال مشاهده نما که چه قدر بلا بیا و محن بر آن سلطان سرّ و علن وارد شده قسم بجمال ذو الجلال که آنچه بر این جمال وارد شد اعظم از این است بصد هزار رتبه و لکن الناس هم لا بشعرون بلکه باین مقامات اکتفا ننموده 15 در صدد قطع سدرهٔ ادریه افتاده اند و بشانی در این امر شنیع جهد نموده اند که ذکر آن از لسان و قلم خارج شده و لکن الله دهرهم بما مکروا ویدمرهم (ج. 62^ا) بما هم بمکرون حال کلّ اشیا در نوحه و ندبه مشغولند و هم علی مقاعدهم بفرعون ، این است شأن این گروه و دیگر آنکه انکار بمقامی رسیده که قصد آن دارند که سستی شوند مابین جمال 20 بزدان و اهل امکان چنانچه الّوایع شرکیته و هیاکل بغضائیه در کلّ بلاد ارسال داشته اند و جمیع عباد را از شطر رحمن و نفس سبحان منع نموده اند ، کذلک احصینا اعمالهم و اذکرناهم فی اللوح ذکرنا من لدنا للذاکرین ، و الحمد لنفسی الرحمن الرحیم ،

44 (15).

ما نزل عن يمين العرش هو الناطق بالحق

اجواد اگر قلبت را از تعلق بدنيا و آنچه در او هست منزّه نمائی و با
نفس قدسی و نفّس رحمانی یسین بقعة مبارکه احديّة طوریه در آئی در این
5 صورت هم مأذونی وهم بجا و بموقع است و این معلوم بوده که طبر
قلب مشتاق در فراق چون ماهی متبلبل (1. 62^b) بر تراب است البته
حوت قدس معنوی طالب سیر بحر اعظم ربّانی است و قاصد محروم در
اشتیاق حرم مقصود و لکن چون ایام ایامیست که دیده ابداع مثل آن
ندیده و محک محکم بیان آمده پس انشاء الله باید بحبل محکم عنایت نوسل
10 جست و بسحاب رحمت مرحمت تشبّث که شاید بصرهای معنوبرا بجمال غلام
روحانی منور گرداند و از بدایع فیضش قاصدان کعبه رحمانی و عاکفان
حرم قدس صدانیرا محروم نفرماید کذلک قدر مفادیر النصیح من لدن
ناصر امین (1)

45 (16).

ای محمد

15

بشنو نعمة الله را که از سماء عزّ امر نازل است و حجاب اوهام را بقوت
رحمن خرق کن و در بیشه دنیا و زخرف آن مسکن منما قلب را فارغ کن
و مدینه بلوغ وارد شو تا کی چون اطفال و صبيان بتراب و هیته و طین ظنّیه
مشغولی خرق کن حجاب غفلت را (1. 63^a) تا بر طلعت احديت که از
20 مشرق عزّت و عظمت طالع است آگاه شوی ای محمد کلمه حق مثل وجود حق
ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا است پس سماع را از استماعش محروم مکن
و قلب را از عرفانش ممنوع منها در بین بندی الله وارد شو و آن مقامیست

1) Поелъ этого слова, пераго на строкѣ, маленькія пробѣлы, и за нѣмъ, на той же строкѣ, слова ای محمد بشنو نعمة الله را котрымъ и принимаю на начало новаго посланія (15).

که چشم انصاف بکشائی نه بین بینی ونه شمال وبنظره انصاف وقلب
 طاهر حق را بحق شناسی در هر مقام که باین فوز فائز شدی مثل آن
 است که بین یدی الله قائمی ای محمد در حجج نبیین قدری تفکر نما
 ودر سنن مرسلین نظر کن اگر از تو سؤال شود بچه حجت در اولی
 مؤمن شدی وبچه حجت در اخری معرض چه خواهی گفت لا فوالذی
 نفسی بیده اذا لن تجد عندک ما یغنیک وتکون فی حیره عظیم باری
 عنایات بحق همیشه ترا احاطه نمود ولکن چون ترا غافل یافت لذا عاطل
 گذاشت حال نظر بعنایات قبل که باآنجناب بود اظهار (ج. 63^ا) میرود که
 هرگز زمام بصر را بغیر مسپار وبنظر اکبر وارد شو وآن مقام عرفان جمال
 رحمن بوده وخواهد بود ای محمد پرهای معنویرا بجهلهای نفس وهوی مبنده 10
 واورا از طیران در هوای قدس منان ممنوع مساز قسم بجمال نقطه اعظم
 که مقصود از این بیانات ارتقای مظاهر اسما وصفات است که شاید
 متوقمین بعرضه عز یقین وارد شوند واز ریحی استقامت وتمکین بنوشند
 چه که مشاهده میشود که جمعی اراده نموده اند که سازج توحید را بطین
 تحدید وتقلید بیالابند پس جهد نما تا خودرا از غمرا ت فنا نجات دهی 15
 ودر طال لحظات بقا وارد شوی ان سمعت ما نصحتک الله انه ینفعک فی
 الآخرة والاولی ومن دون ذلك انه لغنی عن العالمین قدری تفکر در امت
 فرقان کن که هزار و دو بیست وهفتاد سال جمعی را مردود میشردند من
 حبت لا یشعر وجمعیرا مقبول میدانستند من حیث لا یدرک (ج. 64^ا) آخر
 ثمری که از ایشان ظاهر شد این بود که جمال الهی را در هوا اویختند 20
 وبرصاص کفر شهید نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و حال هم اگر
 خوب ملاحظه کنی فئه بیان هم در همین فعل مشغولند چنانچه مشاهده
 میکنی که جمیع یاسیانی لسان وسهام شریک باین جمال علام از کل جهات
 رو آورده اند باآنکه بحجتی ظاهر شد وبقدرتی باهر آمد که از اول لا
 اول تا حین کسی شبه آنرا نشنیده وندیده مع ذلك کسانیکه احقر از 25
 تراب بوده اند بر او اعتراض نموده فبأس ما هم یفعلون باری همین قدر

توقع است که اهل بیان خود را مثل امم فرقان نکنند و بحودات ذکریه
 واسیبه ووصفیه و صفتیه از مالک عز احدیه محتجب نشوند ، اعرفوا الله بالله
 لان ما سواه خلق عنده ان انتم من العارفين ،

46 (17).

هو الله تعالى شأنه التقديس

این نامه ابن مسجون است با اسم منیر و قبیص یوسف (x. 64^b) مصر
 الهی است بکلمه بصیر قبیص غلام کنعانی بصر ظاهر بخشید و قبیص غلام
 رحمانی بصر باطن بخشود فیما طوبی لك بما جعل الله بصرک اليوم حدیثا
 زفرات قلبت مشهود و حرفت فؤادت معلوم وانک فیکل ذلك اقتدیبت
 10 بنفسی وورد علیک فی سبیلی ما ورد علی جمالی در سبیل محبوب دمی
 نیاسودی و ساعنی نیارمیدی چه مسافتهای بعده که مقابل وجه پیاده
 طی نمودی وجه بادیه های صعبه که با رجل صبیته دوبردی جمیع در نظر
 بوده و خواهد بود و حال هم بهاشرت انفس افسرده و هیاکل پژمرده و عباد
 محتجبه مرده مبتلا شده و از محضر انس و مقتر قدس دور مانده و لیکن چون
 15 مراد ما اراد الله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما شاء و قضی
 کل مطلوب بوده و محبوب خواهد بود انشاء الله در کل ایام انام را بذکر
 ربهم المبین العلام متذکر دارید اگرچه کوثر حیوان قسمت معشر
 حیوان (x. 65^a) نه و نسیم رضوان رحمن نصیب اهل ضلال و خسران
 نخواهد شد و المخلصون یشریون عن خیر النی کانت من انامل القدس
 20 معصورا و لیکن چون ارباب رحمتیه الویه در هبوب است و نفعات قدسیه
 فضلیته در مرور شاید جمعی بسلسبیل عرفان از کدورات اکوان طاهر
 شده بقرّ امنع ارفع ایقان در آیند و بلفاء جمال رحمن فائز شوند و این
 ایام باید بکمال خضوع و خشوع و عبودیت صرفه مابین عباد مشی نمائید چه
 که ظهور امر و استقرار انفس ضعیفه منوط باین امور است و این است نصر

حقیقی چه که اعدا همگرمی ظاهر شده اند که ابلیس متخیر شده فسوفی
 تعرف وتكون من الطالعين واکر سیر بلادرا مصاحت دانید همگرمی است
 ولکن بکمال حفظ آنجناب اهمّ امور بوده واکر از قضایای واردۀ در این
 ارض بخواید مطلع شوید تالله عجز القلم بل کلّ شیء عن ذکره ابکاش
 از امّ متوکل نمیشدم و (A. 65^b) از ثدی لبین مطهر نمینوشیدم ویا بعد از
 بلوغ اظهار امر الله نمی نمودم چه که سبب وعلّت بغضّ اعدا این رتبه
 بوده وخواهد بود فوالذی طیر طیر البقاء فی صدری بسیار جهد نمودم
 که اصلاً اظهار امری نشود وناس را در مقرّ وهم بگذارم ولکن الروح ما
 ترکیبی فارغاً واقامن علی الامر وانطقنی بین السموات والارضین باری
 بشائی ظلم وارد شده که در امکان شبه آن ممکن نه ومع ذلك قلم کذب
 برداشته وافعال نفس خبیث خودرا بجمهر تقدیس نسبت داده اند چون
 ملاحظه نمودند که این فضل مشهوردا ستر ممکن نه ولا بدّ جمیع ناس
 اکهه نیستند البته صاحبان بصر حدید یافت میشوند که بین شمس
 وظلّ وموجود ومعدوم فرق گذارند لذا در قطع شجره کمر بستند وچون
 خودرا خائب وخاسر مشاهده نمودند جمیع طنون خودرا در اطرائی باسم
 این عبد شهرت داده اند که شاید باین (A. 66^a) سبب غلی در صدور
 الفا نمایند چه که جمیع ناس را بی تمیز وشعور یافته اند از جمله اخوی
 باطرائی نوشته که برای لقمۀ نان از من تجنّب نموده اند حال ملاحظه
 نمائید که هیچ رذلی چنین سخن میکوبد وانگهی نسبت بنفسیکه اکر
 جمیع ثقلین بر مضعفش وارد شوند والی آخر الاخرین متنقم کردند
 آثار کرده مشاهده نمایند تا چه رسد بمنع از این بیان معلوم است که
 بچه درجه بر ضرمّ قیام نموده اند وجه مقدار بر تزییع امر مستقیمند
 درهم فی کذبهم یلعبون حیف است قلم بذکر جعل و افعالش بیالاید ای
 کاش تفصیل اول این امر را تمام بآنجناب ذکر مینمودم تا معلوم میشد که
 چه مقدار از عنایت در بارۀ او شده وجه رتبه بر کفران نعمت قیام
 نموده باری انشاء الله در امر الله چون جبل حدید ثابت وراسخ باشید

مطلب تمام نشد ولیکن چون هوی کرم و حرارت ان مؤثر از ابا بن چند
کلمه اکتفا رفت احباب را (ص. 66^{هـ}) طرا از حال ذکر بدیع مزین دارند

(18) 47

هو المستوی علی عرش الفضل

6 ابواب افضالیکه از اول لا اول الی حین مسدود بود اذا قد فتح بالحق
باصبع عز قدیم و انک انت قل بسم الله الرحمن الرحیم وبعد از ابتدا
باسم مبارکم بشارت ده کل ممکنات را و ندا کن مابین ارضین و سموات
که هر نفسی اراده سؤال نماید بظهور عز قدیم معروض دارد جواب
از سماء فضل نازل خواهد شد و هر ذی علمیکه سؤال از عالم بخواند نماید
10 البته بساحت قدس اطهر معروض دارد که محروم نخواهد ماند و هر تشنه
خبر آیات که از جبروت اسماء کلمات و آیات سلطان صفات را آمل باشد
طلب نماید که من غیر تعطیل و تعویق عنایت شود قسم بجهالم که اگر
منع مانعین و ظلم ظالمین و سد منکرین از ملا بیانین حایل نبود هر
آینه امر میفرمودیم که کل اشیا علم ما کان و ما یکون طلب نمایند و جمیع
15 را (ص. 67^{هـ}) باین خلم عظمی و فیض عز ابهی مفتخر میفرمودیم ولیکن
چگونه قایلند این قوم که باشاره حرفی از کلمه اعظم محبوب مانده اند
و بحجاب غلیظ از منبع فیض رقیق لطیف دور گشته اند و اگر نفس الیوم
بعد از امطار سخایه سؤال نماید در جمیع بلسان بدیع آیات از سماء
قدس کرم جواب نازل و ارسال خواهد شد فتعالی من هذه الیهوب النی
20 احاطت العالمین فتعالی من هذا الفضل الذی اشتهر بین الخلائق
اجمعین فتعالی من هذا الوجه الذی عند اشراق نور من انواره قد
خرت وجوه اهل ملا العالمین لا زال در بدایع فظلم ناخبری نبوده
ولیکن چون ناس خود را بحجیات و عیبیه متعجب داشته لذا از بدایع
فضلیه و جواهر عز کرمیه محروم مانده اند چه که عباد را مظهر غنای خود
25 قرار فرمودم و در جمیع آیت غناء از کل شیء مقرر داشتم و چون از این

آیت عظمیٰ منجبت کشته بغفر عرضیه (ج. 67^b) مبتلا مانده اید پس
 نیکوست حال انفسیکه خود را از جمیع ما سوی الله فارغ نمایند و بتمام
 همت بجمال عز احدیه توجه کنند تا بدایع ظهورات قدرتیه که در
 نفوسشان ودیعه گذاشته ام ظاهر و هویدا گردد و خود را غنی و مستغنی
 از کل من فی السموات و الارض مشاهده نمایند و هر نفسیکه باین مقام⁵
 وارد شد بقاء الله در نفس خود بنفس خود فائز کشته و مباد که جهال
 قوم باینکلمه تمسک بسته بعرضه استکبار و غرور قدم گذارند چنانچه در
 بعضی ملاحظه شد که بعد از آنکه سالها بنفیات روح بغنای مطلق دعوت
 شده اند بالاخره از حق استغنا بسته اند فتعود بالله عن ذلك چه که
 جمیع این غناها از مشیت امکانیه ظاهر و باو راجع زینهار که در حین¹⁰
 ظهور بمقام و عرفان و با بکل من فی السموات و الارض تمسک نمایند
 و مشغول شوید و از جمالی که بحرفی جمیع من فی السموات (ج. 68^a)
 و الارض را بکس غنا کشاند محروم مانید باری غنا از دونم محبوب بوده
 نه از نفسم و انقطاع از ماسوا بم مطلوب نه از جهالم كذلك ینبتکم قلم
 الله المقدر المبین العزیز القدیر

15

48 (19).

هو العليم الحكيم

ای رضا عالم مجازی و عالم ظاهر دو نیست محض در لباس هستی جلوه
 نمایند اولرا حزن سالکان است و ثانی فتنه و اصلان پس جهد منبع
 باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی بقوه سبحانی بگذرد و در²⁰
 ممکن وصال بیمثال ساکن شود قسم بخدا که سکون آتی در این ایام در
 ظل شجره ظهور اعظم است از خلق سموات و ارض چنانچه این ظهور
 و مظاهر اثباتیه آن اعظم مظاهرند كذلك در وفات نفس این ایام هم
 از جمیع ازمنه قبله و بعدیه اعظمتر و در اعراض ثابت تر و راستترند
 كذلك قدرنا الامر فی لوح حفیظ و مقصود از عالم اسباب غفلت عبد است²⁵

(a. 68^b) از معبود و این تخصیص بشیء نداشته و ندارد پس سعی بلیغ
 نما که الیوم سبحات جلال نورا از عرش ظهور و استقلال منع ننماید فاخرق
 الحجاب ثم اطلع عن خلف السحاب وكن من الراسخين

(1). (20). 49

ای مهدی اگر استشمام روایح العدل نمودی ملاقات نموده کلمات منزله
 را بر او عرض نما و الا تجنب لازم چه که الیوم مداعنه مع معرضین از
 اعظم ذنوب محسوب و عند الله غیر محبوب و مقصود از معرضین متکرین
 اهل بیان بوده و خواهد بود ای کلمه من یک بحر و هزار امواج غیر متشاکله
 مشهود و یک شمس و هزاران اطلال متغایره ملحوظ و یک ارض و ظهورات
 لا پتناهی از آن موجود حال جمیع ناس بامواج مشغول شده و از سلطان
 10 بحر که جمیع این صور امثله حدودیه اویند محبوب کشته اند و باطلال
 فانیه معنکف و از انوار شمس ربانی که از افق قدس رحمانی مشرق و لائغ
 است محروم کشته اند (a. 69^a) و لکن شکر نما و بجان مسرور باش که
 این خمر باقی هر نفسی را مقدر نه و مقدر نیست نصیب صدور مرد است
 15 و قسمت نفوس مقدس در جمیع احوال بفضل حق متمسک باش و کل امم
 را در ظل خود ملاحظه نما اکتفا بآنچه ناس نموده اند مکن در کل حین
 منتظر عنایت بدیع باش نظرا از شطر رجا منصور منیا از خیام فانی
 بخیاء مجد باقی وارد شو و از احزاب انفس مشرکه در پناه عصمت حق مفر
 کزین ای مهدی مستعد شو تا حرارت شعلة فارانی و تجلیات جمال قدس
 20 ربانی در طور قلبت اثر نماید ای مهدی ناری در طور ممکنات افروخته
 شده که اگر جذوه از آن ظاهر شود لسان گل شیء را بکلمه معروفه طوریه
 ناطق بینی و لکن هنوز بر اهل نراب اثر ننموده بلی حطب یابس مستعد

1) Это послание не имеет вступительной формулы, писанной красными чернилами. Возможно, что оно составляет продолжение предыдущаго, по обращенію къ другому лицу какъ будто указываетъ на то, что мы тутъ имѣемъ дѣло съ самостоятельнымъ посланіемъ. Въ началѣ текста его повторено по совѣтъ въ порядкѣ.

نار است نه حجر قلب هر مشرک مکار ای مهدی جمال توحید را از غبار تقلید
 مقلّس نما و بر فراز تجرید خیمه بر افراز (a. 69^b) كَذَلِكَ يَنْصَحُكَ رَبُّكَ
 لَنْكُونَ مِنَ الْعَامِلِينَ باری مخصوص بعضی الواح منیع نازل و ارسال شد سواد
 جمیع را گرفته و بعد باقتضای وقت واستعداد ناس برسانید چه که این
 آیامیست که ملائکة مقربین در ولج و اضطرابند تاچه رسد باین مردم⁶
 که در هر حین در تغییر بدیعند و سخن عجل و سامری که حین مهاجرت
 مذکور شد از نظر نرود و بعضی الواح من غیر اسم ارسال شد بهر نفس
 مصاحت دانند برسانند و بعضی از سور بدیعة منیعه ارسال شد که باید
 حین ورود در اخذ سواد جهد بلیغ رود مخصوص سورة حج که قلم من آن
 تأخیر و تعویق آن جائز نه ، سواد آن گرفته بارض شبن و ارض الف و ارض¹⁰
 صاد هر نفس عازم است برده که اعظم قربان است عند الله لو انتم تعرفون
 ایاکم ان تأخروا فی ذلك وهذا ما قدر من لدن مهین قیوم و در
 سور منزله بسیار تفکر و تدبیر لازم است (a. 70^a) بل اوجب من کل واجب
 ان انتم تفقهون دو لوح مخصوص زین المقربین نازل شد برسانید و جمیع
 آنچه ارسال شد ایشان باید ملاحظه نمایند كَذَلِكَ نَزَّلَ الْاَمْرَ مِنْ¹⁵
 جبروت علم بدیع لعلّ یلتفت الی ما لا التفت به احد من العالمین و من
 دون ایشان لازم نه الا من یکون علی مقام الذی ینظر فیها بیصر عز
 منیر لوحی از قبل من اتبع کلیم القبل ارسال شده بود جواب آن نازل
 شد و لکن بعوة تعویق ماند چون بر لحنی نازل شده بود که فوق حمل
 عقول و نفوس بود لذا ارسال نشد و لکن مجدداً لوح مختصری ارسال شد²⁰
 اگر مصاحت دانند بخط دیگر نوشته برسانند و لوح اصل نزد آنجناب همانند
 كَذَلِكَ يَحْوِ اللَّهُ مَا بَشَاءَ وَيُثَبِّتُ وَيُعْطِي وَيُمْسِكُ وَعِنْدَهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي ام
 الْاَلْوَامِ وَلَا يَعْلَمُ ذَلِكَ اِلَّا كُلُّ ذِي ذِكَاةٍ بِصَبْرٍ فِي جَمِيعِ اَحْوَالِ سُرِّ كَبْرِي
 ماعوظ دارند که منافقین مطلع نشوند بر (a. 70^b) ارسال رسایل که ضرر
 آن بر اصل شجرة ربانیه وارد شود و دیگر آنکه سورة حج مخصوص ارض²⁵
 شبن نازل شد و باید بکمال تعجب عمل شود و دون آن زیارت مطولی در

سنه قبل نازل ولكن الى حين ارسال نشد تا بعد چه وقت اقتضا نماید
 والله مرسل ما يشاء وانه لفعال لما يريد جميع احباب را ذكر منبع
 برسائيد جناب ميرزا محمد واخيه و جناب حيدر قبل على جميع را بخلع ذكر
 بيارائيد وهم چنين اعراب ودون آن از احباب وغيره من الاناث والذكور
 6 كذلك نزلنا الامر لتكون من الفاعلين در هر حال مراقبت امر الله نوده
 و باتحاد احباب سعی منبع لازم لعل الله يحدث بذلك امراً والروح والبهاء
 عليك وعلى من اتبعك الى يوم الذي لا يسفه حكم احد ولا علم نفس
 ولا كل ما كان وما يكون ان انت من العارفين بحيدر بگو کن حيدرا
 في حب مولاك ثم ناد بين السموات والارض بهذا الاسم (س. 71) الذي
 10 ما عرفه احد من العالمين

50 (21).

هو البديع

ان يا امتي لا تحركي لسانك الا بذكرى ولا توجهي الا بجهتي فامحي عن
 قلبك كل شيء الا حبي ثم سمعك الا عن بدائع وصفي كذلك ينصحك
 15 المحبوب ان انت من السامعات اي كنيز من بدائع ذكرم را فراموش
 مكن وجز ذكر مشيتم را در قلب جاي مده از اقبال دنيا و آنچه در اوست
 مسرور مشو واز افتقاد آن محزون مباش مثل دنيا مثل ظلي است كه
 جيني موجود وجيني مفقود است بر چنين چيزي عاقل دل نه بندد بلكه
 باطل انكارد چنين كمان مكن كه دنيا ومنصود از او نعمتهاي مقدره در
 20 او ويا زينتهاي متلونه در آن است چه كه اين اشيا مصنوع حقند ومظاهر
 صنع او بند بلكه مراباي ظهور الهيه اند ومظاهر تحكي قدرتيه بلكه
 مقصود از دنيا منكرين جمال بيمثال است و (س. 71) معرضين از
 طاعت بيزوال اين است كه نجيب از چنين اشخاص لازم واعراض واجب
 واليوم اصل دنيا غفلت از ذكر من است وحب اعداي من اي كنيز من
 25 بر حتم ثابت شو واز غيرم چشم دوز اين است وصييت قلم امريه امة
 خودرا

هو الأبدع البديع

کینونت بقا در همکل بها بالمان فارس ادلی میفرماید ای حبیب الله
 فارغ شو از کل ما سواه تا ببساط خوش رحمن و رضوان عز سبحان بهیکل
 قدس منیع و جمال عز بدیع وارد شوی ای حبیب الله این رضوان قدس
 بدیع را حمل مکن بر رضوانی دین آن و قیاس مکن بختی شبه آن قسم
 بخدا که در ظل ورفی از اوراق شجره او چنان ما لا نهاییه خلق شده و خواهد
 شد و هر نفسی را از او بهره و نصیب نه الا من شاء ربك چه که پر باب
 او قائلند اهل ملاء عالین و مریدین او را تا از جمیع اشارات (ص. 72^ا)
 بشریه و دلالات ملکیه و توهمات نفسیه و ظنونات افکیه باک و طاهر نیابند 10
 باین مقام مبارک لطیف اذن ورود ندهند پس تو ای حبیب دنیای فانی را
 معدوم دان و جز ذکر مرا مفقود شر و بخیط حیم متبک شو تا بفضل
 رحمانی و مکرمت سبحانی باین رضوان روحانی وارد شوی و عوالی مشاهده
 نمائی که آنچه نا حال مشهودت کشته بمثابة قطره در نزد بحر اعظم ملاحظه
 نمائی و از کدورات ترایتیه بالکلیه فارغ و آزاد شوی و بهکامن قدس 15
 احدیه در آئی ای حبیب در حین اشراقات نیر آفاق از شطر عراق که
 بین بدی العرش جالس بودی اراده نمود آنهیکل قدس منیع بکلمه عز
 بدیع بیان فرماید و تورا بجواهر فضل منبسطه مقدرسه و رحمت کلیه احدیه
 از شمال وهم وهوی بقضاهای خوش یقین و بقا کشاند و لکن نظر بضعف
 اکوان و ما فیها و فقر اهل (ص. 72^ا) ابداع و ما علیها آنجمال غنا از جبروت 20
 خطاب بملکوت صمت راجع شد که مباد ارکان عباد متزلزل شود و قلوب
 ناس منقطع گردد چه که در آن ایام مبقات صمتیه در ملکوت امریه
 منتهی نشده بود لذا فضلاً علی الناس وجوداً علیهم در خفایای زوایای
 صمت لسان منطق مبین ساکن بوده و چون در این ایام که فضل حضرت
 علام از افق اعظم اقدس اکرم افخم اعلی ظاهر شده و مبقات صمت 25
 منتهی گشته لذا باین کلمات مبرم احکم اتقن تکلم فرموده که شاید ابصر

عارفین از حجبات مذنبین و سبحات غافلین طاهر و مقدّس شده جمال حضرت ذوالجلال را که از افق افضال و استفضال در کَرهٔ آخری ظاهر شده ادراک نمائید و بلفای او که مقصود حقیقی سلطان وجود بوده فائز شوید ،
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ اِنْ تَكُونُ مِنَ السَّامِعِينَ ،

52 (23).

5

پسه الظاهر

(1. 73¹¹) جناب جیم و صاد بهتفات عزّ مرمت ربّانی مسرور بوده بدانند که لم یزل عنایات مخصوصه از ساحت عرش احدیه بر آن رسولان وادی عزّ صدیه بوده و خواهد بود و لکن ابدوستان خدا الیوم سکون و استقرار ممنوع و ولج و اضطراب او در سبیل جمال مختار محبوب چه اگر بیصر لطیف ملاحظه شود تالله الحقّ انّ فردوس الاعظم یتحرک فی نفسه ثم ما قدر فیہ شوقاً للقاء ربکم العلیّ الاعلیّ الذی ظهر مرّة اخری بقیصه الاولى اذا فروا عن محضرة هياكل الحمراء من هولاء الاشقياء بين الارض والسماء دانسته که فردوس اعظم و آنچه در او خلق شده از جواهر افئده حوریات و سازج ارواح قاصرات وهم چنین از لطائف صنایع قدس الهیه و لتالی عزّ ظهور ربّانیه جمیع الیوم در حرکتند و از شوق جمال مختار بیقرار پس زینهار که در جیم محمود شوید و در بدایع ذکر (1. 73¹¹) صمت اختیار نمائید در کلّ حین اذکار بدیع را بر مستقرین و ساید ذکر القا دارید که جمیع بفضل الله و منه ثم عزّ الله و رحمته چون نار بحرکت آیند و مشتعل کردند تا از حرارت افئدهٔ این هیاکل مقدّسه اهل عالم بنار سدرهٔ عزّ حبیته محترق و مصطلی کردند و آثار نار الله بر کلّ ما سواه ظاهر و هویدا گردد الیوم کأس و ما فیها و الذی اخذها کلّ در حکم واحد ماحوظ و بین بدی العرش مشهود و لکن سیف فصلیه که بقیص کلمه الله ظاهر شده در کلّ شیء باموریت خود مشغول و عنقریب است که افئده‌های قدسیه از مکامن محموده چون ظهورات نار سدرهٔ الله فوران زنند و در عالم ظهور

مشهود کردند فطویبی لهم وبما فازوا من لدن یارئهم وقدّر لهم من رحمة الله العزیز المنیر زبان را از بیان ونبیان ممنوع ندارید در کلّ حین بتبلیغ امر جان و دل مبذول دارید والسلام علی (س. 74^{هـ}) من بلغ امر مولاہ وما منعه شاتة الاعدا ولا غفلتهم ولا ضرهم ودبکر آنکه در جمیع اوقات مراقب امر الله بوده و در هیچ وقتی از اوقات حکمت را از دست 5 مدعید که مبأدا ضرری واقع شود و تکبیر مقدّس از حجبات تحریر بر عباد الله واجبای او چه از اناث وجه از ذکور من لسان الله القا نمائید فطویبی للملقین

53 (24).

10

از زمین عرش نازل

ای زمین ایام شداد که در الواح سداد از قلم ربّ ایجاد نازل ارکان بلاد را متزلزل نمود و قلوب عباد را مضطرب سبحان الله چه قدر نفوس بجان عاریتی متمسکند و بدنیای دنیّه متشبّث جانی که در ره دوست انفاق نشود بچه کار آید و هیکلی که در سبیل محبوب مبذول نکردد بخردلی نیرزد در کلّ الواح نازل که نصره الله الیوم بحکمت و بیان بوده 15 و خواهد بود نه بنزاع وجدال مع ذلك ارتکاب نمودند آنچه را (س. 74^{هـ}) که از او نهی شده بودند قضی ما قضی زود است که رسائل مشرکین و کلمات معرضین انتشار یابد قسم بخداوند بگنا که نزد ناظران منظر ابی کلّ آنچه نوشته اند از خلعت معانی عاری و از ردّ قبول بی نصیب و از نفحات حقّ محروم بوده و خواهد بود و چون حجبات و عمیّه بانامل قدرتیّه 20 خرق شد کلمات مظاهر شیطان اعتراف از کلمات صبیان بنظر آید و انک خذ قلم القدرة والاقنذار بسطان ربّک المہین المختار ثم اکتب فی جوابهم بتسام الانقطاع ما التی الله فی صدرك كذلك تأمرک بالحقّ فضلا من لدنا علیک وانه لهو المقدر العزیز الجبار لا تصبر الیوم فی امر الله لانّ النعیق قد ارتفع عنک شطر انک خذ رجب الاظهر باسی الاکبر ثم ادر به بین 25

ملاً البهائم ليشربن وينقطعن عما خلق في جبروت الانشاء ويستعرجن الى
 مقر ربك العلي الاعلى كذلك رقم باسك قلم الآبوس في هذه (ا. 75^a)
 الآيات التي فيها اضطربت افئدة الاخبار قل تالله ان الساعة بنفسها تنوم
 حينئذ وتضرب على رأسها من سطوة الامر وان القيامة بكيئونها قامت
 5 تلاء الوجه متجبراً مرة تتوجه الى البين ومرة الى اليسار كأنها تنتظر ما هو
 المسنور عن الانظار قل تالله ان الصور ما حمل هذا النفع الاعظم وانفصلت
 حبات الميزان ونامت قبائل الاسماء في ملكوت القضا ونضبت البحور وغرقت
 البلاد وطويت سموات الودع في قبضة قدرة ربك العزيز العلام ثم بسط
 بساط اليقين بسلطنة و اقتدار تالله الحق شعر من عباد الذين كسروا اليوم
 10 منهم الاكبر لكان خيراً عند الله عن كل ما خلق في الارض وآثره الله
 عليككشء لانهم حلوا ما لا حمله احد من قبل وبذلك يشهد لسان الله
 الممتنع العزيز الغفار قل لو بلاء بين السموات والارض الواح ومحابف
 وكتب وزبر ولم يهب منها نفعات ذكرى تالله لطنين الزياب (ا. 75^b) خير
 منها عند ربك كذلك رقم من قلم المختار بدابع الاسرار

54 (25).

15

هو الله الاطهر

كلمات محكمه كه بذكر رب الارباب مزین بود مشاهده شد ونسبات
 فردوس از آن استشمام كشت طوبى لك وانجه زحمات وبلايا كه در
 سبيل الله حمل نموده جميع عند الله مذكور طوبى لقلبك الذى به ثبت
 20 كلمات المحبوب بلى ابن ايام اكثرى بر ضر قيام نموده اند بايد آنجناب در
 كمال شوق واشتياق بخدمت امر مشغول باشند وبكمال حكمت رفتار
 نمایند مراقبت امر را از جميع جهات لازم شمرند چه كه مشركين بيان
 هم آنچه واقع شود در اطراف انتشار دعوت حال كه رئيس انطائنه حقراً
 بدینار مبادله نموده تفصیل آنرا خواهد شنید وسبب توقف آنجناب در آن
 25 ارض ابن ايام فى الجملة ظاهر شده ولكن محزون مباش ودر كل امور